

گامنامه علمی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی

دانشگاه فرهنگیان، مرکز آموزش عالی شهدای مکه، انجمن علمی آموزش تاریخ

شماره ۵ / دی ۱۴۰۱

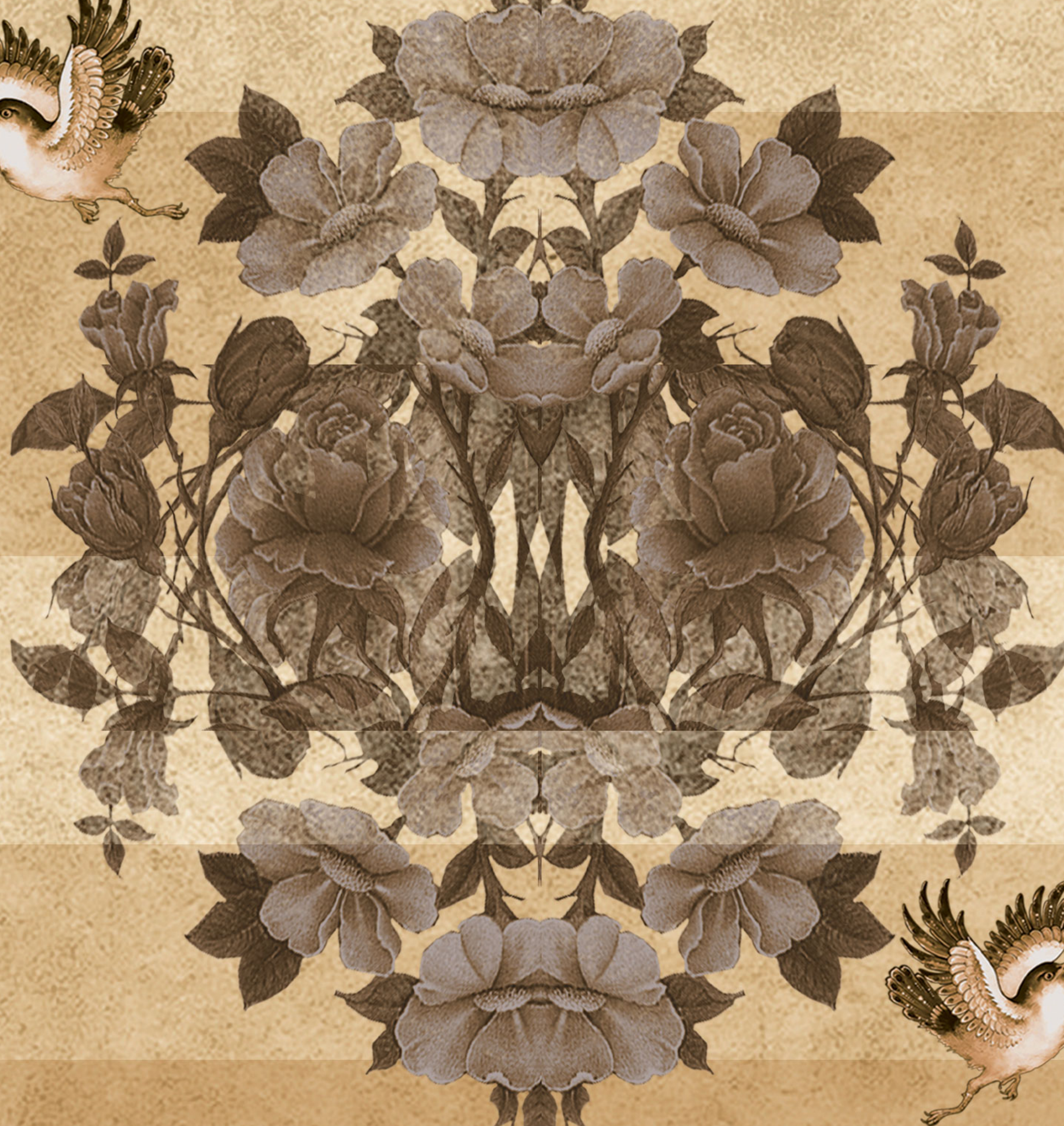
گامنامه

تاریخ



پرونده شماره پنج: تاریخ صفویه

بسم الله الرحمن الرحيم



شناسنامه

کتابخانه

گاهنامه علمی ، فرهنگی ، سیاسی ، اجتماعی

صاحب امتیاز : انجمن علمی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان استان تهران
(مرکز آموزش عالی شهدای مکه)

مدیر مسئول: محمدحسین عسگری
سر دبیر: مهدی جمشیدی سیلاب
ویراستاران : امیر رضا دیناروند ، مهدی بدیعیان
صفحه آرا و طراح : محمدحسین جوادی
مشاور نشریه: دکتر محمد رضا روزبهانی
شماره مجوز : ۵۰۸۰۰/۲۹۴۰/۱۰۰



دانشگاه فرهنگیان
مرکز آموزش عالی شهدای مکه

مرکز آموزش عالی شهدای مکه
دانشگاه فرهنگیان استان تهران

سخن مدیر مسئول



به نام یگانه آفریدگار هستی، پروردگار دانا و توانا

درود بر رهروان راه دانش و پژوهش، درود بر اهل اندیشه و خرد، این اثر پنجمین شماره چاپ نشریه کتیبه و نخستین اثر گروهی جدید از دانشجوی معلمان رشته آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان استان تهران با همکاری گروه هنر این دانشگاه است. موضوع این چاپ به صورت تخصصی به تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگ عصر صفویه اختصاص داده شده است. به گفته ویل دورانت مرگ تمدن ها زمانی فرا می رسد که بزرگان آن تمدن به پرسش های نو پاسخ های کهنه بدهند، صفویه نه اولین تمدن است نه آخرین تمدن، آن ها خاندان و سلسله ای بودند که در بخشی از تاریخ ایران دوران اوج تمدن ایرانی اسلامی را پدید آورده و غول خوفناک عثمانی را متوقف کرده و به زانو در آوردند. صفویان در دورانی تمدن منحصر به خود را به اوج رساندند اما همان طور که نوک کوه پایان اوج و نهایت بلندی است نقطه ی پیدایش سقوط و افول است. شاه عباس صفوی مصداق بارز همین قله است کسی که اوج دوران ایران عصر صفویه بود اما خود زمینه ی ناملوس فروپاشی و پایان صفویه را رقم زد. دیوید بلو در کتاب شاه عباس پادشاه بی رحمی که به اسطوره مبدل گشت هر چند که سعی داشت روایت زندگانی شاه عباس را به گونه ای دیگر و متفاوت نشان دهد و همان طور که از اسم این کتاب نمایان است سعی و تلاش بیان منفی از زندگانی شاه عباس صفوی است اما در نتیجه گیری این کتاب خود دیوید بلو شاه عباس صفوی را ستایش کرده و او را بسیار باهوش و شایسته و محبوب مردم می داند. شکسپیئر در نمایشنامه لیر شاه یا شاه لیر خود از پوشش درباریان انگلستان به تقلید از پوشاک ایران عصر صفوی و نگرانی شاه لیر یا شاه از این تاثیر فرهنگی می گوید تاورنیه بازرگان و جهانگرد بزرگ در مورد اوضاع ایران عصر صفوی به لویی چهاردهم پادشاه مقتدر سلسله باشکوه بوربون ها در فرانسه چنین گزارش می دهد که ایرانیان از همه ملل آسیا باهوش ترین و از فرنگی ها در عقل و کفایت هیچ عقب نمی مانند. در مورد امنیت در ایران می گوید برخلاف عثمانی که در همه جا کاروانها در معرض تجاوز حاکمان و دزدان قرار دارند در ایران می توان بدون ترس سراسر کشور را پیمود و اگر مال کسی را بدزدند حاکم موظف است که معادل آن مال را به او پس بدهد او معتقد است که ایران در آسیا به منزله فرانسه در اروپاست. موتسکیو اندیشمند و فیلسوف شهیر فرانسوی در رمان مشهور خود چنین ایران عصر صفوی ییاد می کند که مردم ایران در نگاه مردمان اروپا قهرمانانی بودند که در مقابل عثمانی ایستاده و توانستند آن را شکست دهند و مردم شهر های اروپایی دور فرستادگان دربار صفوی جمع می شدند از آنان تقدیر کرده و از آن ها تقلید می کردند و سعی داشتند به شیوه دیپلمات های ایرانی لباس پوشیده و رفتار نمایند. دوارم توانسته باشم مخاطبان و تاریخ دوستان و پژوهشگران را به خواندن آثار دانشجوی معلمان رشته آموزش تاریخ ترغیب کنم، کاستی ها را بر جوانی و بی تجربگی اینجانب و همکارانم ببخشید و ما را در تولید آثار هر چه بهتر یاری رسانید؛

ارادتمند شما

محمد حسین عسگری

مدیر مسئول نشریه کتیبه

دانشجوی کارشناسی دانشگاه فرهنگیان استان تهران

معلم آینده...





سخن مشاور نشریه

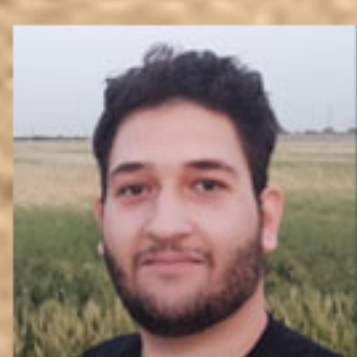
جمعی از دانشجو معلمان علاقمند به تاریخ همت کرده اند و نشریه کتیه را دست به دست به سامان رسانده اند و با نوشتن مقالاتی ارزشمند عشق و علاقه خود را به تاریخ ایران اسلامی فریاد زده اند. در این شماره هم تاریخ صفویه مورد توجه قرار گرفته است. وظیفه من به عنوان معلم تاریخشان، جدا از راهنمایی های لازم و ضروری که در کلاس های دروس روش تحقیق و تاریخ صفویه انجام گرفت، این است که در این مسیر برایشان آرزوی توفیق کنم و از داشتن چنین دانشجویانی به خود ببالم. اینها آینده خوبی دارند، چه در کسوت پژوهشگر تاریخ و چه معلم تاریخ.

و توفیق از خداست...

دکتر محمد رضا روزبهانی

فهرست محتوا

۱	علی یوسفی – شیخ مغان	شرح احوال شیخ صفی الدین ابواسحاق اردبیلی
۴	مهدی بدیعیان – طلوع آفتاب تشیع	شاه اسماعیل صفوی و تشیع
۷	مهدی جمشیدی – پایان یک شکوه	بررسی عوامل سیاست خارجه در بروز جنگ چالدران
۱۱	محمد حسین غزنوی – دشت خونین	مقدمات نبرد ، نتایج نبرد جنگ چالدران
۱۴	محمد حسن جلالی – مینوی صفوی	بررسی چرایی انتقال پایتخت صفویه در دوره شاه تهماسب
۱۸	محمد حسین عسگری – در برابر گرگ	بررسی آغاز روابط سیاست خارجی ایران و انگلستان و اتحاد بر علیه عثمانی در دوران شاه عباس
۲۴	امیر رضا دیناروند – ردپای اجنبی بر خلیج غیرت	استعمار دولت های اروپایی در منطقه خلیج فارس در زمان شاه عباس اول
۲۷	علیرضا صفی زاده – شکوفه های شاه عباسی	مراسم نوروز زمان شاه عباس بزرگ در میدان نقش جهان
۲۹	علیرضا فیضی پور – غروب از شرق	حمله افغان ها به اصفهان پایتخت صفوی و سقوط پادشاهی صفویه



محمد حسین جوادی
طراح گرافیک



شرح احوال شیخ صفی الدین ابواسحاق اردبیلی

در خصوص اینکه اسم سلسله صفویه گریزی بزنییم به این نوشته که: ((نسبت صفوی در نام سلاطین سلسله ای که به همت شاه اسماعیل در سال ۹۰۵ هجری تاسیس یافته چنان که می دانیم از نام جد پادشاهان این دودمان یعنی شیخ صفی الدین ابواسحاق اردبیلی است که به سال ۶۵۰ قمری تولد یافته و در ۷۳۵ وفات نموده و در شهر اردبیل همان جا که امروز مقبره او برجاست به خاک سپرده شده است.)) (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹، ص ۶۱۷)

ابن بزار در کتاب صفه الصفا در خصوص مذهب و دین شیخ صفی وی را از سادات شیعه دانسته است و جمله ای از خود شیخ صفی آورده که بیان کرده است ((ما از سادات هستیم)) (ابن بزار، ۱۳۷۷، ص ۷۰) اما اکنون برخی از مورخین مثل آقای آشتیانی این موضوع را نقض میکنند و در خصوص اینکه شیخ صفی از نواده های امام موسی کاظم (ع) است را رد میکنند و میگویند: ((مورخین عهد صفویه این سلاطین را از طرف پدر به امام موسی کاظم منتسب نموده و نسب نامه ای نیز جهت ایشان ساخته اند اما این نسبت به هیچ وجه مسلم نیست و در کتبی که قبل از عهد شاه طهماسب و در ایام شاه اسماعیل و اجداد او نوشته شده وجود ندارد.)) (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹، ص ۶۱۸) با توجه به متن گفته شده اگر چه در شیعی بودن سلاطین صفوی شکی نیست اما این سخن مورخین دال بر اثبات این نیست که امام موسی کاظم جزو اجداد سلاطین صفوی است. در خصوص اینکه شیخ صفی خود اذعان میدارد که ما از سادات هستیم نیز جای بحث وجود دارد. برخی دیگر از مورخین نیز وی را از اهل سنت میدانند که نشان از ابهام در خصوص مذهب این شخص است. در خصوص شیعه و یا سنی بودن وی بسیار اختلاف نظر وجود دارد که البته با توجه به شیعه بودن شاهان صفوی انتظار میرود که شیخ صفی نیز شیعه بوده باشد.

شیخ صفی زاده سال ۶۵۰ ق در کلخوران از توابع اردبیل بود؛ ایشان علاوه بر اندیشمند در حوزه عرفان بلکه در شعرسرایی نیز تبحر داشتند به گونه ای که خیلی از مردم شیخ را با عنوان شاعر میشناسند. شیخ صفی یکی از صوفیان و عارفان بزرگ تصوف در دوره ایلخانان بود که مریدان بسیاری را تربیت کرد که در عرصه به وجود آمدن سلسله صفوی بسیار تاثیرگذار بودند. شیخ صفی (جد، شاه اسماعیل اول صفوی) زندگی با شکوه و توأم با کاوش و جستجو در عرصه تصوف داشت وی در ابتدای زندگی یک فرد عادی جامعه بود اما در زمانی از عمر خود با فردی با اسم شیخ زاهد گیلانی آشنا میشود و با مرید شدن وی به بحث تصوف وارد میشود خاندان صفوی از جمله خاندان هایی بودند که به بحث تصوف بسیار پایبندی نشان دادند و علت آن وجود شخصی بزرگ به اسم شیخ صفی (سرآمد صوفی گری در زمانه خود) بود و این نکته مهمی است که بدانیم تباری روی کار آمدند که اجداد این سلسله جایگاه ویژه ای در کنار ایلخانان و تیموریان که نسب آنها به مغولستان برمیگردد داشتند. کتاب صفه الصفا نوشته ابن بزار در مدت زمان سه دهه بعد از فوت شیخ صفی به این فرد منسوب شده است. بسیاری از مورخان و نویسندگان تاریخی سلسله صفویان را به شخصی به اسم شیخ صفی الدین اردبیلی نسبت میدهند و دلیل اسم گذاری این سلسله را نیز به این شخص منسوب میدارند از این رو قضیه مهمتر میشود که شخص بزرگی چون شیخ صفی وجود داشته که اسم سلسله ترک تبار ایرانی از این فرد استنباط شده است.

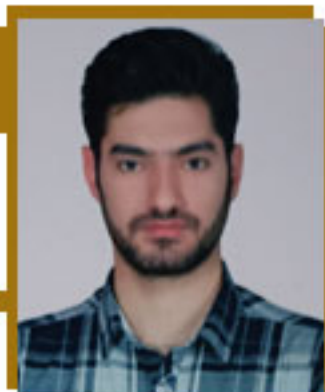




شیخ صفی

((شیخ زاهد) استاد شیخ صفی در تصوف) به سال ۷۰۰ هجری وفات یافت شیخ صفی الدین در مقام ارشاد برجای او نشست و مریدان شیخ زاهد همه گرد شیخ صفی جمع آمدند.)) (همان، ص ۶۱۸) از جمله شاگردانی که خود را به زمره شیخ صفی رساندند میتوان به شیخ فضل الله و پسرش شیخ غیاث الدین اشاره کرد. با این تفاسیر در عالم و فقیه بودن شیخ صفی الدین شکی نیست. شیخ با دختر شیخ زاهد گیلانی ازدواج میکند که بی بی فاطمه نام داشت شیخ سه پسر و یک دختر داشته و همگی آنها در بحث تصوف جزوی از اشخاص بزرگ شدند همچون شیخ صدرالدین که فرزند ایشان بود. با توجه به شواهد و مدارک برمی آید که دوران عروج و گسترش تصوف و زهد و عرفان در دوره شیخ صفی بوده است و با تلاش های بی بدیل وی در زمان هرج و مرج مغولان عنصر ایرانی اسلامی دچار انزوا نگشت و حتی تاثیرپذیری خود بر روی تفکر مغولی نیز اتفاق افتاد. دکتر عباس سرافرازی در مقاله خود در خصوص ملاقات شیخ صفی با غازان خان این چنین ذکر کرده است: ((که دوران گسترش و به رسمیت شناختن اسلام در زمان غازان خان اتفاق افتاد و هنگامی که غازان خان در تبریز بود ملاقات هایی با شیخ صفی انجام گرفت و با مشورت و تفکر صوفی گری باعث بسط و گسترش اسلام در دیگر نقاط تحت سیطره مغولان شد به این صورت که اگرچه غازان خان حنفی مذهب بود اما با مشورت ها و با نگاه شیعی شیخ صفی علاقه ای به خصوص به بحث شیعه از سوی غازان خان اتفاق افتاد و ای مسئله بسیار مهمی بود که باعث شکل گیری نوع جدیدی از نگاه شیعی در وجود سلاطین مغولی بود.)) (سرافرازی) با توجه به متن در تبحر شدید و بانفوذ شیخ در افکار سلاطین مغول شکی نیست و یکی از ایرانیانی بود که در دربار مغولان نفوذ داشت و همین موضوع باعث شد که راه برای قوت گرفتن قدرت در خاندان منسوب به شیخ افزایش یابد.

شیخ در منطقه آذربایجان خانقاه هایی ایجاد کرد و مریدانی را نیز دور خود جمع نمود. درخصوص مریدان وی که شیخ صدرالدین و نواده وی شیخ علی که هر دوی ایشان نیز از عرفا و صاحب منصبان تصوف در ایران بودند به گونه ای که آقای میرجعفری در کتاب خود راجع به شیخ علی چنین میگوید که: ((تیمور پس از لشکرکشی به ناحیه آناتولی و در راه بازگشت به سمرقند به شهر اردبیل وارد آمد و در آنجا به رقم عادت به دیدار اهل تصوف این شهر یعنی شیخ علی رسید و آنچنان شیفته اخلاق و کردار وی شد که تمام اردبیل را به خاندان صفویه اختصاص داد و واگذار کرد.)) (میرجعفری، ۱۳۸۸، ص ۶۵) این مسئله چنین برمی آید که شیخ صفی خاندان خود را به گونه ای تربیت کرده بود که همگی از عرفای بزرگ زمانه خود بودند. همان گونه که در ابتدای سخن گفته شد ((شیخ صفی علاوه بر تفسیر آیات و احادیث نبوی و فقهی در علوم دینی و شعر دستی داشته است وی در این تفسیرها به اشعار سنایی، عطار، عراقی، مولوی، و سعدی استشهد می کند)) (صدر، سید جوادی و...، ۱۳۸۱) شیخ با لهجه گیلانی و به زبان فارسی شعر می سروده است از شیخ کتاب جامعی باقی نیست اما کتابی به اسم قراء را به وی نسبت داده اند. ((شیخ صفی در ۱۲ محرم سال ۷۳۵ قمری به حج و زیارت رفت و پس از بازگشت به بیماری دچار شد و بعد از چندین روز بیماری در سال ۷۳۵ هجری در اردبیل درگذشت و وی را در آرامگاه مخصوصی تدفین کردند که الان به بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی مشهور است.)) (مزاوی، ۱۳۸۳) ناگفته نماند که شیخ صفی قبل از حج پسر خود شیخ صدرالدین را به جای خود گذاشت. وی هنگامی که رحلت نمود ۸۵ سال سن داشت شیخ صفی علاوه بر تلاش های خود برای تحکیم حکومت ایرانی بلکه در زمینه های عرفان و تصوف بسیار تلاش کرد وی مریدانی را تربیت کرد که در روی کار آمدن دولت قدرتمند صفوی بسیار نقش پررنگی داشتند و همگی این مطالب نشان میدهد که شخص والامقامی همچون شیخ صفی آنچنان تبحر به خرج داده است که اکنون از وی نام نیکی برجای مانده و هنگامی که زندگی وی را بررسی میکنیم در می یابیم که شیخ صفی هیچ گاه دنبال رسیدن به مقام بالا از روی زور نبود بلکه با به کارگیری تفکر صوفی گری هر شخص دیگر همچون سلاطین مغولی را مرید خود میگرداند.





شیخ صفی آنچنان در بحث تصوف تلاش کرد که علاوه بر خود فرزندان وی نیز از این موقعیت بهره بردند و به جایگاه بالای تصوف رسیدند که نسل اندر نسل به شاه اسماعیل رسید که توانست قدرت بزرگی را به وجود آورد که حدود دویست و سی و پنج سال موقعیت جغرافیایی ایران در دست این قوم بود. تلاش های شیخ بود که باعث این شد قومی به اسم صفویه به وجود آید که جزوی از گذشته ایران هم اکنون منسوب به این سلسله باشد.

منابع

- اقبال آشتیانی عباس، (۱۳۸۹)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، نشریه پارمیس
- ابن بزاز توکل بن اسماعیل، (۱۳۷۷)، صفوه الصفا، تصحیح به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، نشر زریاب
- (مقاله) سرافرازی عباس، نقش شیخ صفی الدین اردبیلی در تعدیل خوی وحشی گری مغولان
- میرجعفری حسین، (۱۳۸۸)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمنان، تهران، نشر سمت
- (مقاله) صدر احمد، سید جواد و دیگران، (۱۳۸۳)، دایره المعارف تشیع، جلد ۱، تهران، نشریه شهید محبی
- مزاوی میشل، (۱۳۶۳)، پیدایش دولت صفوی، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، نشریه گستره



طلوع آفتاب شیخ

(شاه اسماعیل صفوی و تشیع)



شاه اسماعیل

ابتدا به سمت اردبیل حرکت کردند و در آنجا افرادی از سوریه و آسیای صغیر به وی ملحق شدند با تهدید شدن اسماعیل از جانب حکمران آق قویونلو، اسماعیل کمی عقب نشست و مدتی بعد دوباره به اردبیل بازگشت و در شهر کوچکی به نام ارجوان اقامت کرد در این زمان ۹ قبیله ترک تبار «استاجلو، شاملو، تکه لو، روملو، وارساق، ذوالقدر افشار، قاجار، صفویان قره باغ» با وی دست بیعت دادند و در سال ۱۵۰۰ میلادی ارتشی به نام قزلباش تاسیس کرد. ((اسماعیل ابتدا برای آزمودن لشکر خود و انتقام خون پدر و پدر بزرگ خویش از حکام شیروان، به سمت فرخ یسار حرکت کرد و در نزدیکی قلعه گلستان با نبردی که بین این دو شکل گرفت او را شکست داده و کشت)) (صفا کیش، ۱۳۹۰ - ص ۵۸) سپس برای رهایی از دست دیگر مدعیان اسماعیل روی به آذربایجان نهاد و الوند میرزای نوه ی اوزون حسن را در نبردی خونین مغلوب کرد با این پیروزی کنترل آذربایجان به دست اسماعیل افتاد و پس از ورود او به تبریز در سال ۱۵۰۱ ق تاج گذاری کرد. سپس وی به منظور براندازی حکومت های ملوک الطوایفی و از بین بردن خوانین محلی و استقرار حکومت منسجم و متمرکز شیعی مذهب به تصرف سایر نقاط ایران پرداخت.

سلسله صفویه و در راس آن شاه اسماعیل اول به آن جهت که بعد از هشتصد و پنجاه سال فروپاشی امپراتوری ساسانی، توانسته بود سرزمین ایران را از حالت ملوک الطوایفی خارج کند و به شکل یک سرزمین متحد و یکپارچه درآورد حائز اهمیت است. و مهم تر از آن اعلام رسمی و یا به قولی اجباری مذهب تشیع از جانب شاه اسماعیل صفوی و ادامه دار بودن آن در زمان جانشینانش، موجب شد تا ایران به مرکزیت تشیع در جهان اسلام تبدیل شود و این تغییر مذهب مردم در سال ۱۵۰۲ ق از تسنن به تشیع، به نوعی یکی پایه های قدرت رهبران صفویه بود که به آنان کمک کرد تا بتوانند یک دولت متمرکز و قدرتمند را بینان گذارند. این تغییر مذهب توسط شاه اول صفوی و رویکرد او در مقابل اعتقادات مردم به قدری در قدرتمند شدن حکومت صفوی مهم و تاثیر گذار بود که بنده را مجاب به این کرد تا در این تحقیق به این موضوع بپردازم.

به قدرت رسیدن صفویان

نهضت صفویه از جریان هایی است که در طول تاریخ با صبر و حوصله فراوان در مدتی قرین به دوست سال در پی پایه ریزی یک حکومت بود که در این راه پستی و بلندی های فراوانی را سپری کرد و این امر با مرگ حیدر و انتخاب پسر بزرگ تر او یعنی علی، برادر شاه اسماعیل به عنوان جانشین و پادشاه خواندن خود، آرزو های سیاسی صفویه را آشکار کرد. پس از تجزیه آق قویونلو ها و درگیری بر سر قدرت و طی جنگ و گریز هایی که رخ داد ((علی مرگ خویش را نزدیک دید و برادر کوچک تر خود اسماعیل را به عنوان رئیس طریقت صفویه تعیین کرد.)) (سیوری راجر، ۱۳۸۹ - ص ۳۳) با فرار اسماعیل به لاهیجان و اقامت او در آنجا بالاخره در محرم ۹۰۵ ق اسماعیل و اطرافیانش تصمیم گرفتند تا تلاش نهایی خود را برای دستیابی به قدرت انجام دهند.



((تا زمانی که صفویان بر سرکار آمدند قدرت سیاسی به طور انحصاری در اختیار سنیان بوده و مخالفان خود را که به طور عمده از شیعه بودند به هیچ روی تحمل نمی کردند)) (جعفریان، ۱۳۷۹- ص ۲۱) همین امر موجب شده تا اندیشه های شیعی، به غیر برخی مناطق که از ابتدای تاسیس، شیعی مذهب بودند مانند؛ قم ((شهری که از ابتدای تاسیس تا روی کارآمدن صفویان هیچ گاه از شیعه جدا نشد)) (همان، ص ۲۱) فرصت های ظهور و بروز را نداشته باشد. البته بایستی خاطر نشان کرد که در آن زمان شیعه به عنوان یک اقلیت به نسبت سال های پیش به طور قابل توجهی گسترده شده بود. به رغم دو قرن تبلیغات به ترویج تشیع توسط طریقت صفویه و با وجود اینکه پیش از صفویه دولت های شیعی مذهب همچون قراقویونلو ها و یا ایلخانان مغول، آل بویه در ایران حکمرانی کرده بودند و اقداماتی را در جهت حمایت و ترویج تشیع انجام داده بودند اما همچنان رسمی کردن مذهب تشیع در کشور بسیار خطرناک بود و مشاوران اسماعیل نیز به خوبی این را به شاه صفوی گوشزد کرده بودند. بعد از ورود اسماعیل به تبریز و تصمیم وی برای خطبه خواندن به نام ائمه اثنا عشری و اعلام رسمی مذهب تشیع مشاوران و فرماندهان او که به خوبی از شرایط اعتقادی مردم آگاه بودند ترسیدند و به شاه تذکر دادند. ((قلباش گفتند ای شهریار، فکری می باید کرد در خواندن خطبه اثنا عشر. دویست سیصد هزار در تبریزند و از زمان حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده و می ترسیم که مردم بگویند ما پادشاه شیعه نمی خواهیم)) (صفا کیش، ۱۳۹۰- ص ۳۸۲) با وجود تذکراتی که مشاوران به وی می دادند و او را از خطرات احتمالی آگاه می کردند اما اسماعیل توقف ناپذیر بود ((او می گفت مأمور انجام این کار است و امام و معصومین همراه او هستند و از هیچ ک باکی ندارد.)) (سیوری راجر، ۱۳۸۹- ص ۲۷)



شاه اسماعیل

او می گفت اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می کشم و یک کس را زنده نمی گذارم. شاید همین حرف او که دم از قاطعیت در این ماجرا داشت، خود یکی از دلایلی باشد که بعد از خطبه خواندن وی، مردم جرئت مخالفت را پیدا نکردند و نتوانستند شورش کنند. با وجود اینکه شاه صفوی در ظاهر نشان می داد که مطمئن به انجام این کار است اما یقین می دانست که این حرکت می تواند تبعات جبران ناپذیری را داشته باشد چرا که بیشتر جمعیت تبریز در آن زمان سنی مذهب بودند و از طرفی مانع دیگری که اسماعیل با آن رو به رو بود ((شاهزاده آق قویونلو، الوند، در کار تجهیز وسیع ارتشی در آناتولی بود و در جنوب سلطان مراد ارتشی مرکب از هفتاد هزار تن در اختیار داشت.)) (سیوری راجر، ۱۳۸۹- ص ۳۳) همه این ها باعث شده بود تا اسماعیل برای رسیدن به مقصد راه سختی را در پیش داشته باشد و حتی با نزدیک ترین مریدانش به این نتیجه رسیده بود تا در صورت لزوم به خشونت نیز متوسل شود. صبح روز جمعه اسماعیل وارد مسجد جامع تبریز شد و مردمی که در آن جا اجتماع کرده بودند توسط جوانان قزلباش محاصره شدند، شاه شروع به خطبه خواندن کرد و مردم نسبت به این موضوع معترض شدند اما هر کنشی از جانب آن ها با واکنشی شدید تر توسط قزلباشان سرکوب می شد. سپس شاه شمشیر را بلند کرد و رو به مردم گفت تبرا کنید و مردم به اجبار در لعن سه خلیف پیش باد و کم باد سر دادند. در این بین این سوال مهم پیش می آید که چرا اسماعیل علی رغم این موانعی که در مطالب قبل ذکر شد همچنان به رسمی کردن مذهب تشیع اصرار ورزید؟ اصرار به رسمی کردن مذهب تشیع از جانب صفویان دو علت مهم و کلی را در بر می گرفت: ۱. به شاهان صفوی این فرصت را می داد تا به عنوان نماینده امام دوازدهم حرف خود را به سادگی به کرسی بنشانند و اهداف خود را در راستای قدرت گرفتن پیش ببرند. که ما شاهد نتیجه گرفتن این موضوع در صفویه هستیم که آن ها می توانند با رهبری ملت ایران، کشور را به سمت یکپارچگی و قدرت سوق دهند.



De A. Theuet, Liure VIII. 657
HISMAEL SOPHI, ROT DE PERSE.
Chapitre. 148.



Il y a Royaume, Estat ou Empire, qui ait esté
gironeté de diuers changemens de Gouver-
neurs, c'est celuy de Perle, qui fut premiere-
ment empiété par Alexandre le Grand, qui
despoüilla Darie d'une telle Monarchie, qu'il
auoit tenu par l'espace de six ans, & boule-
uerfa l'estat d'icelle en l'an du monde trois
miltrente-cinq, en la cent douzième Olym-
piade & depuis que Cyrus la rauit aux Medes deux cës vingt huit
ans. Apres auoir demouré esclau sous la main tant des Macedoniens

۲. تمایزی بین دولت صفوی و دولت عثمانی که در آن دوره مرکزیت و قدرت عمده جهان اسلام را شامل می شد، شکل گرفت. اگر بر فرض مثال شاه صفوی مذهب تسنن را دین رسمی اعلام می کرد باید خود را تابع امپراتوری عثمانی قلمداد می کرد. به قول دکتر راجر سیوری؛ این حرکت تحریک آمیز بود و موجب شد تا عثمانی به دشمنی با صفویه بپردازد اما دیر یا زود این اتفاق می افتاد. البته نکته قابل ذکر این است که با اختلاف ایجاد شده بین صفویه و عثمانی، این حکومت صفویه بود که فرصت این را به دست آورد تا حمایت اروپاییان را داشته باشد.

اقدامات

بدیهی است که نباید انتظار داشت که مردم یک شبه مذهب خود را تغییر دهند، مقاومت و نفوذ تسنن در برخی از شهرها همچنان ادامه داشت و این تغییر مذهب به تدریج رخ داد و اقدامات بسیار فراوانی از جانب حکومت شکل گرفت تا روند این کار سریع تر شود، برخی از این اقدامات عبارت است از: با به قدرت رسیدن شاه اسماعیل نیاز فوری به منابع فقهی ایجاد شد که ((در همین راستا از فقها و علمای شیعی مذهب بحرین و جبل عامل و لبنان برای مهاجرت به ایران دعوت به عمل آمد.)) (صفا کیش، ۱۳۹۰-ص ۳۸۷) ایجاد گروه تبرائیان و مامور کردن آن ها به چرخیدن در کوچه خیابان و برخورد با مخالفان، اقدام دیگری بود که صورت گرفت. تبلیغات دامنه دار حکومت و اقدامات آن ها تا به آنجا پیش رفته بود که عمده مردم به این نتیجه رسیده بودند که شاه صفوی نه تنها مرشد کامل و پیشوای دینی بلکه نماینده امام نیز محسوب می شود و تا آنجا پیش رفت که برخی او را امام تصور می کردند. می توان گفت صفویه با تمام این تلاش ها توانست ایدئولوژی خود را با موفقیت عملی کند و این در حکومت و جامعه صفوی دیده می شود.

منابع

سیوری راجر، (۱۳۸۹)، ایران عصر صفوی، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز
جعفریان رسول (۱۳۷۹)، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، تهران، نشر پژوهشکده حوزه دانشگاه
صفا کیش حمیدرضا (۱۳۹۰)، صفویان در گذرگاه تاریخ، تهران، نشر سخن



پایان یک سکوه

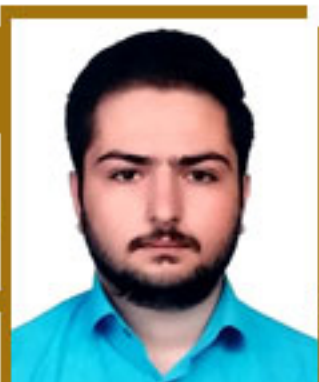
بررسی عوامل سیاست خارجه در بروز جنگ چالدران

((در دوران سلطنت بایزید پادشاه عثمانی رابطه ی ایران و حکومت عثمانی دوستانه بود. اما در زمان سلطنت سلطان سلیم و سلطان سلیمان قانونی روابط دو دولت تیره شد. سلاطین مذکور که نسبت به مذهب تسنن تعصب شدیدی داشتند، مایل به بقا دولت شیعه مذهب ایران نبودند.)) (رضائی، ۱۳۷۸ - ص ۳۱۲). افزایش قدرت روز به روز شاه اسماعیل و ترویج مذهب شیعه باعث می شد عثمانی ها بسیار از آن بیمناک باشند و به فکر جلوگیری از گسترش نفوذ و قدرت صفویه بر بیایند.)) عثمانی ها در این زمان فرمانروایی به غایت بی رحم موسوم به یاوز داشتند. سلطان سلیم را می توان یکی از ۴ سلطان بزرگ عثمانی دانست (سلطان مراد، سلطان محمد فاتح، سلطان سلیمان و سلطان سلیم). آن گونه که برخی مورخان نظیر سرپرسی سایکس می گویند، اعزام سفرای ایران به نزد ممالیک مصر و مجارستان در ۱۵۱۴ دلیل اصلی عجله سلطان برای نابودی صفویان بوده است. کشتار ۴۰ هزار شیعه در آسیای صغیر و فرستادن نامه های تند برای شاه اسماعیل نبرد را ناگزیر نشان می داد.)) (غفوری، ۱۳۹۳ - ص ۶۷). از نظر راجر سیوری دلایل رخ دادن جنگ شامل دو مورد بودند: ((اقدامات مورعلی خلیفه در آناتولی شرقی که با سپاهی از صفویه مرکب از صوفیان طریقت صفوی همان منطقه انجام می گرفت؛ و حمایت شاه اسماعیل از رقبای سلیم پس از مرگ سلطان بایزید در همان سال. اسماعیل در ابتدا از احمد که جانشین بلافصل سلطنت بود و پس از قتل او به فرمان سلیم، از پسرش مراد حمایت می کرد)) (سیوری، ۱۳۸۵ - ص ۳۸ - ۳۹).

اقدام جسورانه شاه اسماعیل در فتح کردستان و شهرهای مقدس عراق و همینطور با تکیه بر تشیع اثنی عشری، توانست به زودی جمع کثیری از مردم شیعه ساکن در سرزمین های عثمانی را به سوی خود جلب کند. اگرچه خطرات فراوانی را در پی داشت اما سبب تحکیم وحدت سیاسی - مذهبی ایران گردید. ((مقارن تشکیل دولت صفوی در ایران دولت ترکان عثمانی در آناتولی و بالکان به منتهای قدرت و عظمت رسیده بود و این ترکان که برخلاف بانی سلسله صفوی به آئین تسنن معتقد بودند و به نام نشر اسلام شمشیر میزدند، تشکیل دولت بزرگی را در مشرق متصرفات خود به چشم دشمنی میدیدند به خصوص که صفویان از لحاظ دینی نیز با ایشان خصومت میورزیدند و شاه اسماعیل در کندن ریشه مذهب تسنن از ایران جدی بلیغ داشت.)) (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹ - ص ۶۲۲)



بایزید دوم





سلطان سلیم

دولت صفویه همواره از شرق از سوی ازبک ها و از غرب از سوی عثمانی ها در خطر حمله و آسیب قرار داشت. ((وقتی پادشاه صفوی شیبک خان ازبک را در مرو به قتل رسانید و پوست سرش را پر از گاه کرد و نزد او فرستاد، این امر به بایزید که به سبب اشتراک مذهب روابط دوستانه ای با شیبک خان داشت گران تمام شد و به شدت از عمل پادشاه ایران خشمگین و رنجیده خاطر گردید. شاهزاده سلیم فرزند سوم سلطان که حکومت طرابوزان را به عهده داشت و در مذهب تسنن بسیار متعصب بود نیز شدیداً کینه شاه اسماعیل را در دل گرفت و سوگند خورد انتقام خون پادشاه ترکستان را بگیرد)) (مهدوی، ۱۳۸۵- ص ۱۷). سلطان سلیم معروف به یاووز، با کشتن برادرانش و کودتایی که علیه پدر خود انجام داد، موانع رسیدن به تاج و تخت را از پیش روی خود برداشت. ((سلطنت عثمانی در سال ۹۱۸ نصیب سلطان سلیم خان اول (۹۱۸-۹۲۶) شد که یکی از مقتدرترین و فاتح‌ترین سلاطین آل عثمان است.)) (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹- ص ۶۲۲)

شاه اسماعیل برای نفوذ هر چه بیشتر در قلمرو عثمانی و همراه کردن هر چه بیشتر مردم آنجا با خود، مبلغانی را به قلمرو عثمانی فرستاد. ((وی صدها تن از مبلغانی را که بخوبی توانستند پیام او را در میان عشایر نشر دهند، به منطقه اعزام کرد. عثمانیها بدرستی این پیام مذهبی غیر رسمی را به معنای تهدیدی سیاسی تعبیر کردند و با همین استنتاج بود که علیه صفویه وارد عمل شدند. آنان به مخالفت با صفویان برخاستند، نه فقط به این دلیل که آنان را تهدیدی نظامی برای خود می دانستند بلکه از این روی که پیام مذهبی آنان اعلام مبارزه ای اساسی با عقاید رسمی بود؛ عقایدی که اساس اقتدار سلسله های کهن اسلامی از عصر عباسیان بر آن استوار بود. بایزید علاقه ای نداشت که با اسماعیل آشکارا وارد جنگ شود. او موضع صریحی اتخاذ نمی کرد؛ دلیل این امر با تمایل شخص وی به پیام عرفانی مبلغان صفوی و حتی الامکان اجتناب از جنگ بود یا صرفاً ناشی از آن می شد که بایزید بیمناک بود پیام صفویان احتمالاً بسیاری از افراد لشکرش را اغوا کند.)) (شاو، ۱۳۷۰- ص ۱۴۵-۱۴۶). از این لحظه به بعد شاهد اتفاقاتی هستیم که اختلاف و کینه بین دو دولت صفویه و عثمانی را زیاد تر کرده و مناسبات آن ها را خدشه دار می کند. ((نخستین عاملی که آتش اختلاف را میان دو کشور دامن زد شورش مردم شیعی مذهب آسیای صغیر بود. شاه قلی فرزند حسن خلیفه محرک اصلی این شورش شد. در سال ۹۱۷ هجری خلیفه صوفیان به اتفاق پانزده هزار سوار، مرکب از افراد ایل خویش و گروه زیادی از صوفیان ناحیه منتشا و فرامان به قصد پیوستن به اردوی شاه اسماعیل، متوجه ایران گردیدند. صوفیان ضمن این کوچ دست به تاراج بعضی از شهرهای عثمانی و کشتن مخالفان خویش زدند. واکنش دربار عثمانی در برابر این عمل شدید بود چنانکه سلطان بایزید وزیر اعظم خود خادم علی پاشا را با سپاهیان فراوانی روانه شهر سیواس کرد. در بین سیواس و قیصریه لشکریان عثمانی به عقبداران تکه ایلی رسیدند و در جنگ خونین که روی داد علی پاشا و شاه قلی و گروهی از جنگجویان دو طرف کشته شدند و بقیه هواخواهان شاه قلی بسوی مرز ایران گریختند.)) (بیانی، ۱۳۵۳- ص ۱۹۳-۱۹۴).





شاه اسماعیل

شاه اسماعیل با قدرت و اعتماد به نفسی که در آن زمان داشت، خود را نسبت به جلوس سلطان سلیم بی تفاوت نشان می دهد ((با توجه به اینکه شاه اسماعیل در این ایام بر قسمت هایی وسیعی از عراق عرب، آذربایجان، گنجه، شروان، مازندران، گرگان و کردستان و ازبکان و... غالب شده بود. کوچک ترین ترس و وحشتی از جانب عثمانی ها نداشت؛ به همین خاطر، از فرستادن سفیر برای اعلام تبریک به جلوس سلیم اول خودداری نمود؛ ولی این مسئله باعث افزایش کینه سلطان سلیم شده و یکی از عوامل مهم و زمینه رویارویی نظامی در چالدران شد. جالب اینکه این مسئله تا ظهور نادر شاه یک قاعده و اصل در مناسبات مرزی عثمانی ها و صفویان شده بود)) (مجربی، ۱۳۹۷- ص ۱۲۵). سلطان سلیم که از همان شروع کار به دنبال زهره چشم گرفتن و و هشدار جدی به شاه اسماعیل و دولت صفوی بود، به قلع و قمع کردن شیعیان آناتولی می پردازد. ((کشتار شیعیان آناتولی که به گفته مولانا ادریس بدلیسی (از نویسندگان ترک) منجر به کشتن بیش از چهل هزار تن گردید، یکی از فجیعترین وقایع سلطنت سلطان سلیم اول و شاید هولناکترین قتل عام تاریخ مذهبی است. این قتل عام وحشتناک نخستین آژیوری بود که سلطان سلیم در آغاز سلطنتش به شاه اسماعیل داد.)) (بیانی، ۱۳۵۳- ص ۱۹۴).

مدارا کردن شاه اسماعیل با عشایر و آسیب نرساندن به آنها باعث می شود که عشایر کینه و دشمنی علیه شاه اسماعیل نداشته باشند و همین عامل سبب همراهی نکردن آنان با سلطان سلیم می شود. ((سلطان سلیم عزت چاپین (افسر ارتش عثمانی) را به خاطر هماهنگ کردن نیروی عشایری برای جنگ به ایران گسیل داشت، به نحوی که با خود شاه اسماعیل نیز ملاقات نماید. عشایر ایران اقتدار و استقلال خود را با جواب منفی به سلطان سلیم فهماندند.)) (حجازی فر، ۱۳۷۴- ص ۸۵). سلطان سلیم برای جنگ با شاه اسماعیل کاملاً مصمم و جدی است و سعی می کند هم کشورهای همسایه و هم افراد خود را برای این نبرد قانع کند، اما در قانع کردن کشورهای همسایه برای کمک موفقیتی بدست نمی آورد و آنها با زیرکی بی طرفی را اعلام می کنند تا بعداً از کشور فاتح که علیه او بودند، خطری تهدیدشان نکند، اما سلطان سلیم در قانع و همراهی کردن افراد خودش در جنگ با شاه اسماعیل موفق می شود. سلطان سلیم برای وارد شدن در جنگ با صفویان می بایست عده زیادی را با خود همراه می کرد که در این بین ینی چری ها که واحدهای ویژه (ورزیده) از ارتش امپراطوری عثمانی بودند را در اولویت قرار می دهد. او ((کلیه رؤسا و سر کرده های ینی چری را گرد هم آورد و با آنان ملاقات کرد. او ضمن این ملاقات با عنوان کردن اینکه شاه اسماعیل خطر و دشمن بزرگ برای دولت عثمانی است، خاطرنشان ساخت که او چگونه از شیخی به شاهی رسیده است و پس از روشن کردن اوضاع و شرایط موجود تاکید کرد که در این باره به هیچ اهمال و سستی و بی تفاوتی جایز نیست)) (حقق اوزون چارشی لی، ۱۳۶۹- ص ۲۷۹). سلطان سلیم سعی می کند کشورهای همسایه و هم افراد خود را برای این نبرد قانع کند، اما در قانع کردن کشورهای همسایه برای کمک موفقیتی بدست نمی آورد و آنها با زیرکی بی طرفی را اعلام می کنند



((یکی از اقدام های مهم سلطان سلیم قطع رابطه قلمرو صفوی از دو سمت غرب و شرق بود. در سمت مغرب وی برای ایجاد سد نیرومندی میان خاکی عثمانی و ایران به تقویت کردها پرداخت، کردهای متعصب سنی از نهضت های قزلباشها دل خوش نداشتند و پشتیبانی امپراطوری عثمانی را بر جلب دوستی دولت صفوی رجحان میدادند. در سمت مشرق سیاست سلطان سلیم تحریک و تقویت عبیدالله خان ازبک پسر شیبک خان بود و میخواست که ازبکان هجومهای پیاپی مرزهای شرقی ایران را تهدید و شاه اسماعیل را پیوسته ناراحت کنند. نفرت و کینه سلطان سلیم از خلال نامه ای که خطاب به عبیدالله خان ازبک نوشته است به خوبی واضح است)) (بیانی، ۱۳۵۳ - ص ۱۹۵-۱۹۶). یکی از مواردی که شعله های جنگ بین دو طرف را زیادتر کرده، نامه های ارسالی سلطان سلیم به شاه اسماعیل است. ((نامه هایی که سلطان سلیم مستقیماً به خود شاه اسماعیل نوشته است چنان زننده و تهدیدآمیز است که قطعاً در تاریخ مناسبات و دیپلماتیک ملتهای جهان مانند و سابقه ندارد در مقابل این تهدیدها ظاهراً شاه اسماعیل سکوت اختیار کرده در جواب نامه ها با عبارتهایی نرم به سلطان سلیم یادآور شده است که نسبت به آن حضرت، در آن وقت که والی طرابوزان بودند اظهار یک جهتی میکردیم.)) (بیانی، ۱۳۵۳ - ص ۱۹۶). سلطان سلیم که به خوبی زنگ خطر را از طرف دولت صفویه احساس می کرد، برای جلوگیری از گسترش قلمرو آنان خود را آماده رویارویی با شاه اسماعیل می کند. ((او با نقشه وسیعی که بی تردید قبلاً طراحی کرده بود و کمی بعد هم با فتح سوریه و مصر جامه عمل بدانها پوشاند، نمی توانست خطر حمله از جناح و یا عقب را بپذیرد. اما به محض اینکه در بهار و تابستان سال ۱۵۱۴/۹۲۰ به طرف ایران راند، همچنان دلوایس این بود که شاه را نخواهد توانست به میدان جنگی بکشانند. علیرغم اینکه در نامه های رد و بدل شده بین این دو حاکم تحریکات کافی وجود داشت، ولی نمی توانست مطمئن باشد که اسماعیل با او وارد جنگ خواهد شد.)) (پژوهش از دانشگاه کمبریج، ۱۳۸۰ - ص ۴۱).

با اتفاقات رخ داده دیگر شروع جنگ امری اجتناب ناپذیر بود ((سرانجام جنگ نهایی در دره چالدران واقع در نیمه راه ارزنجان و تبریز آغاز شد (۲۳ اوت ۹۲۰ ه. ق / ۱۵۱۹ م). در این جنگ، عثمانیها به دنبال شکستی که در آغاز بر آنان وارد شد، سرانجام بر سپاه ایران غلبه کامل یافتند. هزاران تن از افراد قبایل قزلباش به قتل رسیدند و شخص شاه که زخمی شده بود توانست به تنهایی و با سختی فراوان از مهلکه بگریزد. به هر دو طرف جنگ خسارات سنگینی وارد شد، اما تنها عثمانیها توانستند به عنوان یک نیروی کار آمد جنگی، وحدت خود را حفظ کنند. تبریز اشغال شد و هزاران نفر از بازرگانان، صنعتگران و دانشمندان این شهر به استانبول فرستاده شدند.)) (شاو، ۱۳۷۰ - ص ۱۵۱). این جنگ تاثیر بسیاری در روحیه و زندگانی شاه اسماعیل داشت به طوری او را تبدیل به یک مرده متحرک کرده بود. ((خودخواهی و غرورش به نومی و ملال تبدیل شد. پس از آنکه از دشت چالدران به تبریز و از آنجا به درجزین رفت، آن شکست را ماتم گرفت. لباس سیاه پوشید و عمامه سیاه بر سر نهاد و دستور داد که عموم سادات نیز سیاه پوشیدند و مانند وی دستار سیاه به سر بستند، پرده بیرقهای سپاه را هم به فرمان وی سیاه کردند و بر آنها به خطی سپید کلمه «القصاص» نهاد. از همان سال نیز در شرابخوری به راه افراط رفت و کاسه سر شیبک خان را که جام شرابش بود، کمتر از دست می گذاشت.)) (فلسفی، ۱۳۳۴ - ص ۱۲۱).

منابع

- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۹). تاریخ ایران پس از اسلام، تهران: انتشارات پاریس.
- بیاتی، خانیا (۱۳۵۳). تاریخ نظامی ایران، جلد هفتم، تهران: انتشارات ستاد بزرگ ارتش.
- پژوهش از دانشگاه کمبریج (۱۳۸۰). تاریخ ایران دوره صفویان، ترجمه یعقوب آژند، ج ۹، تهران: انتشارات جامی.
- حق اوزون چارشی لی (۱۳۶۹). اسماعیل، تاریخ عثمانی، ترجمه دکتر ایرج نوبخت، ج ۲، تهران: انتشارات کیهان.
- حجازی فر، هاشم (۱۳۷۴). شاه اسماعیل اول و جنگ چالدران، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- رضائی، عبدالعظیم (۱۳۷۸). تاریخ ده هزار ساله ایران، ج ۳، تهران: انتشارات دُر.
- سیوری، راجر (۱۳۸۵). ایران عصر صفوی، ترجمه ی کامبیز عزیزی، تهران: انتشارات نشر مرکز.
- شاو، استنفورد جی (۱۳۷۰). تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، ج ۱، مشهد: انتشارات معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- صفاکیش، حمید رضا (۱۳۹۰). صفویان در گذرگاه تاریخ، تهران: انتشارات سخن.
- غفوری، علی (۱۳۹۳). صد جنگ بزرگ تاریخ، تهران: انتشارات هیرمند.
- فلسفی، نما (۱۳۳۴). زندگانی شاه عباس اول، جلد یکم، تهران: انتشارات کیهان.
- مجربی، حسن، (۱۳۹۷). بررسی عوامل و پیامدهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نبرد چادران بر اساس گزارش مورخان ترک، فصل نامه مطالعات تاریخی جنگ، دوره دوم، شماره ۳، پاییز، صص ۱۲۵.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۵). تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: انتشارات امیر کبیر.



دشت خونین

مقدمات نبرد، نتایج نبرد جنگ چالدران

اما این مناسبات در سال ۹۱۶، هنگامی که شاه اسماعیل بر شیبک-خان ازبک پیروز شد، به هم خورد، زیرا شاه اسماعیل پوست سر شیبک خان را که از کاه پر شده بود، همراه فتحنامه ای غرورآمیز برای سلطان عثمانی فرستاد. این کار موجب خشم بایزید شد و در مکتوبی به شاه اسماعیل، او را به حمله به ایران تهدید کرد. بایزید نتوانست این تهدید را عملی سازد، چرا که از سلطنت بر کنار شد و سلیم اول جای او را گرفت. سلیم پس از آگاهی از تشدید فعالیت‌های مذهبی سیاسی قزلباشان وابسته به شاه اسماعیل در آناتولی، در صدد حمله به ایران برآمد. به همین علل، سلطان سلیم پس از قلع و قمع مدعیان سلطنت و سامان دادن به مرزهای عثمانی، در صدد حمله به ایران برآمد و ی بر آن بود پیش از لشکرکشی، تکیه گاه شاه اسماعیل در آناتولی شرقی و مرکزی، یعنی جامعه قزلباشان، را از بین ببرد. سلطان سلیم با گرفتن فتوای علما، برای جهاد با قزلباشان و کفار، پس از شناسایی قزلباشان در خاک عثمانی که حدود چهل هزار تن می شدند دستور قتل و حبس آنان را صادر کرد.



تاریخ ایران زمین در دوره گذار با شکست شاه اسماعیل در چالدران آغاز شد و با شکست عباس میرزا در جنگ‌های ایران و روس و فروپاشی ایران به پایان رسید... با تشکیل حکومت صفوی و تغییراتی که در اوضاع سیاسی و مذهبی ایران بوجود آمد و زمینه های بروز اختلاف و درگیری بین حکومت صفوی و امپراتوری عثمانی به تدریج فراهم شد. از این رو هدف این تحقیق این است که چه شد که شاه اسماعیل صفوی در نبرد چالدران شکست خورد؟ و یا چرا شکست خورد؟ و یا نتایج این شکست چه بود؟ مقارن با تشکیل دولت صفوی در ایران دولت ترکان عثمانی در آناتولی و بالکان به منتهای قدرت و عظمت رسیده بودند و این ترکان برخلاف «بانی سلسله صفوی به مذهب تسنن معتقد بودند و به نام نشر اسلام شمشیر میزدند» (طباطبایی، ۱۳۸۰- ص ۱۱۳)

مقدمات قبل از جنگ

۵۰۴ سال پیش (۲ رجب ۹۲۰ ق) لشکر ۷۰ هزار نفری ترکان عثمانی که چندروز قبل وارد خاک ایران شده بودند به دشت چالدران رسیدند و در برابر لشکر ۵۰ هزار نفری ایرانیان که فاقد سلاح گرم بودند ایستادند و به جنگی سخت پرداختند. سپاهیان ایران شکست خوردند و دولت ایران دچار مشکلات بزرگی شد. از جمله از دست دادن حاکمیت مناطق کردنشین آناتولی و عراق و سوریه گسترش قلمرو عثمانی در مشرق، سقوط بیگ‌نشینهای آناتولی، حاکمیت عثمانی بر مغرب فرات که پس از جنگ اُتلق بلی در ۸۷۷ به شکست اوزون حسن و پیروزی سلطان محمد فاتح ختم شد، همچنین نفوذ روزافزون طریقت صفوی در آسیای صغیر و پا گرفتن جنبش قزلباشان که به تشکیل دولت صفوی و رواج تشیع انجامید، وقوع جنگ را بین ایران و عثمانی اجتناب ناپذیر کرده بود. بایزید دوم، به دلیل گرفتاریهای داخلی و خارجی، از جنگ با صفویان پرهیز داشت. اسماعیل صفوی نیز که هنوز آمادگی لازم برای درگیری با عثمانیان را نداشت، سیاست دوستی با بایزید را پیش گرفت.





شاه اسماعیل فرماندهان دو جناح را مشخص میکند. در جناح راست دورمیش خان روملو، خلیل سلطان ذوالقدر، حسین بیگ لله و نورعلی خلیفه روملو و در جناح چپ محمدخان استاجلو و چایان سلطان استاجلو صف آرایی کردند. (کریمی، ۱۳۹۷/۱۰۳) در سپاه عثمانی حسن پاشا سردار روم ایلی در جناح چپ و سنان ۱ پاشا در جناح راست صف آرایی کردند. اربابه های جنگی عثمانی و توپ های آنان از چرخ ها با زنجیر بسته شده و توپ ها را در پشت اربابه ها قرار دادند. قشون ینی چری ها را هم در دو خط به صورت نیم دایره در میان زنجیره توپ ها و پشت سنگر های خاکی قرار دادند. سلطان سلیم هم فرماندهی قلب سپاه را با شش صف به عهده گرفت. (اسپناچی، ۱۳۹۷ - ص ۱۰۴) جنگ شروع گردید، ایرانیان در نخستین حملات مجبور به عقب نشینی شدند. به قلب سپاه عثمانی یورش برد و بعد وارد کردن ضربات مهلک حسن پاشا یکی از سرداران نامی عثمانی را از پای درآورد. محمد خان استاجلو که فرماندهی جناح میسره یا چپ را بر عهده داشت همراه با اسماعیل به عثمانیان یورش برد. شاه اسماعیل هفت بار شمشیر به دست خود را به حصار عراده و زنجیر توپخانه دشمن رسانید و توپچیان ترک را گردن زد (نویسی، ۱۳۶۸ - ص ۱۳۸) و هفت بار اسب خود را عوض میکند (اسپناچی ۱۳۷۹ - ص ۱۰۹) اما با وجود تمامی شجاعت های وی، نیروهای عثمانی سپاه وی را به توپ بستند و محمدخان کشته می شود. با قتل محمد خان شیرازه جناح چپ ایران از هم فروپاشید و عثمانیان با استفاده از این آشفتگی بسیاری از ایرانیان را کشتند. شاه اسماعیل و دیگر فرماندهان تلاش زیادی کردند تا انگیزه سپاهیان را دوباره بالا ببرند. اما تعداد بالای نیروهای عثمانی و توپخانه آنها راهی جز عقب نشینی باقی نگذاشت.

سلطان عثمانی در ۲۳ محرم ۹۲۰ ق، از اردنه به سوی آذربایجان به راه افتاد و با ارسال نامه ای به عیدالله خان ازبک، او را نیز به حمله به ایران ترغیب کرد. لشکریان عثمانی در ۱۹ جمادی الاول ۹۲۰ به صوشهری، ابتدای سرحد دولت صفویه رسیدند و طی یک سخنرانی پرشور پیش از حرکت سپاه، انگیزه اصلی خود از جنگ با شاه اسماعیل را گرفتن انتقام از خون ریخته شده سنیان و تحریف دین اسلام اعلام کرد. او سه بار در این خطبه فریاد زد و گفت: «مسلمانان، جنگ با اردبیل اوغلی از واجبات دین است، باید جنگید». (کریمی ۱۳۹۷، ص ۹۴-۹۳) شاه اسماعیل با آگاهی از نیروهای نظامی عثمانی در مسیر و خستگی سپاهیان از طولانی بودن مسیر لشکرکشی دستور داد که از تاکتیک «زمین های سوخته» استفاده کنند. شاه اسماعیل بعد از آنکه از عزم سلطان عثمانی مطمئن شد دستور داد که نیروها آماده شوند. با تمامی مقدمه ها، لشکریان ایرانی و عثمانی در دشت چالدران برای جنگ آرایش نظامی گرفتند. اتاق جنگ صفوی بنا بر رسوم همیشگی جنگ ها قبل از جنگ ها تشکیل میشود تا در آن مسائل جنگ و نقشه نظامی گفتگو شود. روند جلسه بر خود رای بودن شاه اسماعیل اشاره دارد. دو فرمانده ای که با فنون جنگی عثمانی آشنا بودند در اتاق جنگ حضور دارند که این دو شخص محمد خان استاجلو حاکم دیاربکر و نورعلی خلیفه روملو از خلفای شاه اسماعیل در آناتولی هستند. آنان بنابر برتری نظامی عثمانی دو پیشنهاد را مطرح کردند، اولی عقب نشینی از چالدران و انتظار رسیدن نیروی کمکی و دومین پیشنهاد حمله برق آسا به نیروهای عثمانی قبل از آرایش جنگی سپاه عثمانی و استقرار توپ ها و تفنگچی ها (کریمی، ۱۳۹۷ - ص ۱۰۰) شاه اسماعیل پیشنهاد محمد خان و نور علی خلیفه را رد میکند. دورمیش خان شاملو دو پیشنهاد میدهد. اولین مورد عدم صلاحیت محمد خان استاجلو برای اظهار نظر در خصوص آرایش نظامی سپاه و نقشه جنگی به دلیل حضور در دیاربکر. او به محمد خان میگوید: کد خدایی تو در دیاربکر میگذرد (اسپناچی پاشا زاده ۱۰۵: ۱۳۹۷) و دومین مورد رعایت جوانمردی از سوی ایرانیان برای آرایش کامل سپاه عثمانی با اطمینان از اینکه شاه اسماعیل پیروز میدان خواهد بود. شاه اسماعیل پس از قبول پیشنهاد جنگی دورمیش خان آخرین خطای خود در چالدران را مرتب شد و به جای استراحت و تجدید قوا همراه با امیران و سربازان به میگساری پرداخت (کریمی ۱۳۹۷: ۱۰۱)



شکست چالدران در اخلاق و رفتار او (شاه اسماعیل) تاثیر فراوان کرد. خودخواهی و غرورش به نومی‌دی و ملال تبدیل شد. پس از آنکه از دشت چالدران به تبریز و از آنجا به درجین رفت، آن شکست را ماتم گرفت. لباس سیاه پوشید و عمامه سیاه بر سر نهاد و دستور داد که عموم سادات نیز سیاه پوشیدند و مانند وی دستار سیاه به سر بستند، پرده بیرق‌های سیاه را هم به فرمان وی سیاه کردند از همان سال نیز در شراب‌خوری به راه افراط رفت پس از این شکست، شاه اسماعیل به عزاداری پرداخت، خرقة سیاه می‌پوشید و پرچم‌ها را به رنگ سیاه درآورد و بر روی آن‌ها کلمه «القصاص» نوشته شد. وی دیگر مانند گذشته توجه خود را مصروف امور دولت نمی‌کرد. شاه اسماعیل برای صوفیان قزلباش که اکثراً جزء غلات شیعه بودند، خدای زنده و مظهر کمال و قدرت بود که همیشه پیروز می‌گردد، ولی شکست چالدران به افسانه شکست ناپذیری و عقیده خرافی الوهیت وی پایان داد.

منابع

- اسپناچی پاشا زاده، (۱۳۷۹)، محمد بن عارف شریف، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام تاریخ زندگانی نبرد های شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیم عثمانی، به کوشش رسول جعفریان، تهران، نشر دلیل
- کریمی بهزاد، (۱۳۹۷)، شاه اسماعیل صفوی و تغییر مذهب، تهران، نشر ققنوس
- نوایی عبد الحسین، (۱۳۶۸)، شاه اسماعیل صفوی مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی، تهران، نشر ارغوان.
- طباطبایی سید جواد (۱۳۸۰) دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، جلد اول، تهران، نشر نگاه معاصر
- اشتن متزو جون بارک، (۱۳۷۸)، شاه جنگ ایرانیان در چالدران و یونان، ترجمه: ذبیح الله منصوری، تهران، نشر رویه

محمد خان استاجلو این سردار بزرگ ایرانی و فرمانده جناح شمالی ارتش ایران برای تهیج سربازان خود در وسط نبرد از زبان رستم پهلوان بزرگ شاهنامه چنین خواند:

کنون مَن اگر جمله هامون کنم
اگر آب جیهون پر از خون کنم
نبیند دو چشمم بجز گردِ رزم
حرام است بر جان من جام بزم

منابع عثمانی تعداد کشته شدگان را هشت هزار و دویست و شانزده نفر اعلام می‌کنند که از آن دو هزار و نهصد و سی و سه نفر از عثمانی‌ها بوده و پنج هزار و دویست و هشتاد و سه نفر کشته نیز از سپاهیان صفویان است (اسپناچی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۲) منابع ایرانی مانند قصص خاقانی نیز تعداد کشته‌های صفویان را دو هزار و کشته‌های عثمانی را بیش از ده هزار بیان کرده است (شاملو، ۱۳۷۵، ص ۴۵) البته مشخص است این آمار صحت ندارد چون منابع تعداد سپاهیان اسماعیل را بیست هزار و برخی هم شصت هزار اعلام کرده‌اند و این ممکن نیست که با کشته شدن پنج هزار از سپاهیان صفوی این فرمانده دست به عقب نشینی بزند. سلیم تنها شش روز و بنا به منابع دیگر هشت روز در تبریز اقامت کرد و بنا بر صلاح دید مشاوران و وزرا راه بازگشت پیش گرفت سلیم امیدوار بود که بتواند در قراباغ قشلاق کند و در بهار سال بعد به اتمام کار شاه اسماعیل یا به اصطلاح وی اردبیل اوغلی پردازد.



بررسی چرایی انتقال پایتخت صفویه در دوره شاه تهماسب

(۱-۲) عامل قشلاق های مکرر شاه تهماسب به این شهر منطقه ی اصلی قشلاق در قبل و بعد از پایتختی در طول سلطنت شاه تهماسب صفوی، شهر قزوین بوده است. او در اولین سال سلطنت خود و به هنگام درگیری قزلباشها در قزوین حضور داشته است، ولی اولین قشلاق او در این شهر در سال ۹۳۲ء ق بوده است که با خبر خوب پیروزی بر شورشیان قزلباش همراه شده و با اظهار متابعت فرماندهی مازندران و استان بوسی بارگاه ادامه یافته است. شاید اتفاقات خوب این قشلاق به حساب خوش قدمی و مبارکی این شهر گذاشته شده، و دسترسی آسان به شرق کشور به منظور مقابله با ازبکان باعث شده است تا پادشاه صفوی در پیش تر سال های سلطنت خود، قشلاق را در قزوین به سر ببرد. (شاردن ژان، ۱۳۴۵، ج ۳- ص ۴۳)

یکی از مسائلی که در دولت صفویه بسیار اهمیت دارد، انتقال پایتخت دولت در زمان شاه تهماسب به شهر قزوین می باشد. در انتخاب این شهر به پایتختی، دلایل مختلفی از جمله (علت سیاسی و نظامی، مذهبی و اجتماعی، قشلاق های متعدد در قزوین توسط شاه، علاقه نداشتن شاه تهماسب به تبریز و موقعیت جغرافیایی و ارتباطی و موقعیت کشاورز قزوین) در منابع ذکر شده است که مختصر به بررسی آنها پرداخته میشود.



(۱-۱) علاقه نداشتن شاه تهماسب به شهر تبریز

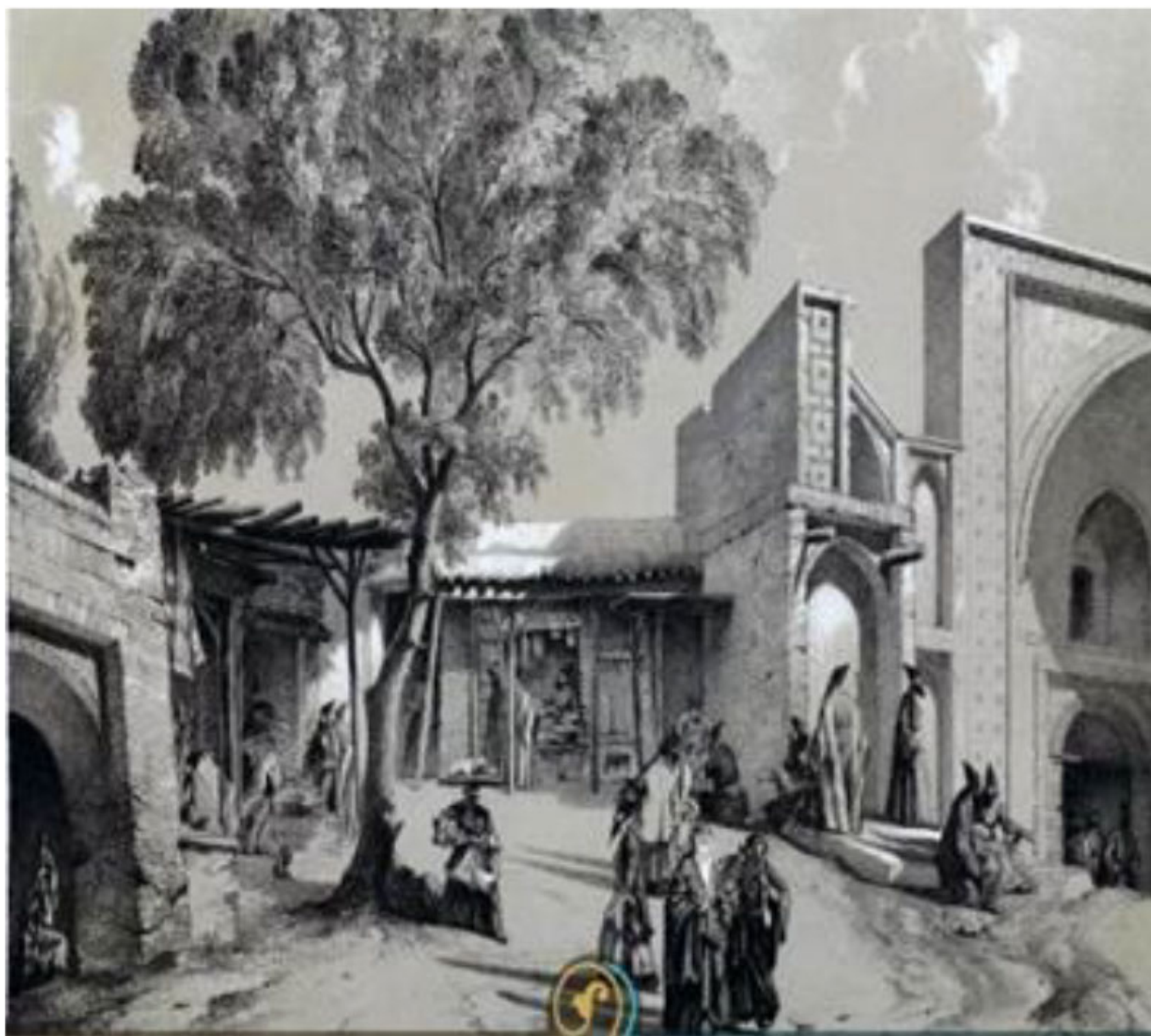
شاه پایگاه محکم و قوی را برای خودش در میان مردم تبریز احساس نمی کرد. از طرفی دیگر، سال های شروع زندگی شاه تهماسب به دور از پایتخت پدرش شروع شد و بعدها هم که او به عنوان شاه صفوی به تخت نشست، بیش تر وقت خود را در قزوین سپری کرد. می توان حدس زد که خاطره ی شکست چالدران با بودن در تبریز، بیشتر شاه را آزار می داده است و او باید جایی را به عنوان پایتخت، برای رهایی از خاطره های تلخ گذشته انتخاب میکرد و به تعبیری، یادآور خاطرات دردناک گذشته در تبریز نباشد. در بعضی سفرنامه ها مانند سفرنامه دالساندري، مطلب دیگری درباره علاقه نداشتن شاه به تبریز ذکر شده که در این سفرنامه نوشته شده است: مردم تبریز نسبت به مردم دیگر شهرها، این همه عشق و احترام برای شاه تهماسب قائل نیستند زیرا می گویند که شاه آن جا را ترک کرده و به قزوین رفته است تا در آن جا سکونت کند، زیرا دیده است که آن طور که دلخواه اوست در تبریز مورد عزت و احترام نیست. (دالساندري وینچنتو، ۱۳۴۹- ص ۴۸۵)



۱-۴) عامل مذهبی و اجتماعی

در پایتخت شدن قزوین باید به عامل مذهبی و اجتماعی نیز توجه کرد. درباره ی تغییر پایتخت از تبریز به قزوین، عواملی وجود دارد از جمله:

- ۱- برخلاف احترام زیاد مردم کشور برای شاه، در تبریز مورد احترام قرار نمی-گرفته، بطوری که این امر باعث شده تا شاه، آنجا را ترک کند و به قزوین برود.
- ۲- دو دستگی هایی مثل فرقه (حیدری و نعمتی) در تبریز وجود داشته، اختلافات این دو گروه موجب درگیری هایی نیز می شده است که حتی خود شاه نیز نمی توانسته قدرت آنها را کنترل کند، که مطمئناً این شرایط مانعی برای امنیت و رشد و توسعه در پایتخت می شده است (طالبی تهماسب، ص ۱۳۳)
- ۳- وجود کدخدایان محلی قدرتمندتر از شاه در تبریز، مانع بزرگی برای اقتدار و اجرای دستورات شاه بوده و این مسأله برای پادشاه صفوی، غیرقابل قبول بوده است.
- ۴- عدم تمکین کدخدایان محلی یا قزلباشان قدرتمند به احکام وزیران دیوانی در تبریز، امور اداری پایتخت را به هم ریخته بود. با تغییر کردن پایتخت و نزدیک شدن به بخش ایرانی نشین یا به تاجیکان در مرکز کشور، از قدرت قزلباش های سرکش کاهش می یافت. انتخاب قزوین به عنوان پایتخت توسط شاه تهماسب، علاوه بر دلیل سیاسی، دلیل مذهبی نیز داشته است. با حضور بیشتر شاه در قزوین، این شناخت برای او حاصل شده که شیعیان آن شهر، مذهب درستی را انتخاب کرده و از اندیشه های منحرف به دور هستند. این ویژگی مورد پسند او قرار گرفت و قزوین را به پایتختی خود انتخاب کرد، تا به مردمی که از نظر عقیدتی، رفتاری و اخلاقی مانند او هستند به آنها نزدیکتر باشد.



۱-۳) علت سیاسی و نظامی انتقال پایتخت

شاه اسماعیل از همان اوایل سلطنت خودش به ارزش و اهمیت سوق الجیشی قزوین برای انجام دادن عملیات های نظامی خود در جبهه ی شرق و اینکه از دشمن غربی خود در امان بماند، به این اهمیت پی برده بود. در دوره سلطنت شاه اسماعیل اول و پسرش این شهر به تصرف نظامیان عثمانی درآمد و به خاطر نزدیکی به مرز آنها، همیشه مورد تهدید قرار می-گرفت. به همین خاطر عده ای از تاریخ نویسان معتقدند که تهدید و بی اعتمادی به تبریز دلیل تغییر پایتخت بوده است. شاردن هم دلیل انتقال پایتخت را ناتوانی نظامی شاه تهماسب در دفاع از حکومت خود در تبریز، در برابر حمله سلطان عثمانی برشمرده است و می گوید: «وقتی شاه تهماسب صفوی خود را از دفاع تبریز در برابر تهاجم شاه سلیمان ناتوان دید ناچار پایتخت را از تبریز به قزوین منتقل کرد.» عده ای از نویسندگان معاصر نیز این گفته را تأیید می-کنند. (شاردن ژان، ۱۳۷۵، ج ۲- ص ۵۰۲) امراله صفری در مقدمه ی کتاب تذکره می نویسد: «سلطان سلیمان در سه هجومی که به ایران کرد، مرتباً پیروز شد و شاه ایران شکست خورد. در تمام این سه مورد، میدان جنگ خاک ایران بود و در نتیجه بغداد و ارمنستان تا وان از تصرف ایران بیرون رفت و کار به جایی رسید که شاه صفوی به ناچار، پایتخت خود را از تبریز به قزوین انتقال داد» (صفری امراله، ۱۳۶۳- ص ۳)



۱-۵) موقعیت ارتباطی و جغرافیایی شهر

شاه تهماسب در سال ۹۵۵ پایتخت را از تبریز به قزوین برد. زیرا قزوین در دامنه ی رشته کوه البرز و بر سر راه گیلان، آذربایجان، همدان و ری قرار داشت و از موقعیت ارتباطی مهمی برخوردار بود و چون از سرزمین عثمانی دور بود، او می توانست با ایجاد تسهیلات دفاعی و فراهم کردن امکانات کمک رسانی سریع، دسترسی دشمن را مشکل تر بسازد. موقعیت تجاری این شهر که ایالات و ولایات جنوبی امپراتوری ایران را با هیرکانی (استان های ساحلی بحر خزر) و ایبری (گرجستان) و ماد (آذربایجان) ارتباط می دهد، موجبات فراوانی نعمت در آن شده است. (طاهری ابوالقاسم، ۱۳۸۴- ص ۲۱۳)

همچنین این شهر از جهتی، در راستای افزایش تجارت با اروپا از طریق روسیه تلاش هایی صورت می گرفت، حائز اهمیت می بود. البته اجناس تجاری که از قزوین به سایر کشورها صادر می شد، نقش مهمی را در رونق اقتصادی این شهر ایفا می کرد. (شاردن ژان، ۱۳۴۵، ج ۳- ص ۳۶۵)

منطقه ی شمال ایران که برای دولتمردان صفویه اهمیت داشت، بر سر راه قزوین قرار داشت. نکته ی مهم دیگر که باید به آن اشاره کرد؛ نقش استراتژیکی قزوین برای جمع شدن سپاهیان در آن بوده است. قرار گرفتن قزوین در مسیر اردوهای شاهی نیز می توانست بر اهمیت این شهر بیفزاید. شاهان صفوی معمولاً در اوایل بهار، بخاطر سفر، مناطق شمالی کشور را انتخاب می کردند، بنابراین قزوین که در مسیر مناطق شمالی بود، مورد توجه آنان قرار می گرفت. مطلب دیگر که در رابطه با علت اهمیت قزوین می توان به آن اشاره کرد؛ مقدس بودن این شهر برای شاهان صفوی بود.

۱-۶) موقعیت تجاری و کشاورزی قزوین

دامپروری و کشاورزی مساعد منطقه قزوین از عوامل مهمی است که باعث رونق بازرگانی و تجاری قزوین، حتی بعد از انتقال پایتخت به اصفهان نیز شد. همچنین با توجه به وجود ترکمنها در شهر قزوین، گله داری در قزوین نیز رواج داشته است، و گوشت و لبنیات از درآمدهای مردم ترکمن قزوین به شمار می رفته است؛ که وجود مراتع و محصولات کشاورزی در مجاور آن شهر، این امر را امکان پذیر میکرد.

شاردن بر قضیه ای نیز اشاره دارد که در مراتع اطراف شهر، رمه های گاو و گوسفند می چرید و فربه می شد، سپس گوشت و لبنیات حاصل از آنها به شهر حمل می گردید. احتمال صدور آنها به شهرهای دیگر نیز وجود داشته است (شاردن ژان، ۱۳۷۵، ج ۲- ص ۵۰۷)

به این ترتیب ترکمنان با گله های خود به آبادانی شهر کمک میکردند. علاوه بر این، وجود باغهای اطراف شهر، محصولاتی را برای صدور عرضه می کرد. یکی از محصولات صادراتی قزوین در دوره صفویه، انگور است که در دوره پس از انتقال پایتختی نیز همچنان رواج داشت. شاردن در مورد درختان انگور می نویسد: «انگور قزوین از نظر لطافت و شیرینی و درشتی بی همتاست و من به عمر خود و در سراسر جهان به خوبی آن ندیده ام. در نواحی این شهر پس از شکستن صولت سرمای هوا کاملاً گرم می شود، نه باران می بارد و نه کسی بوستان را آب می دهد. با وجود این درختان انگور به بار می نشیند و شیرین ترین و لطیف ترین انگورها را می دهند.» (همان، ص ۸۶۸)



مسلم است که یکی از موارد درآمد مردم قزوین از باغات و میوه ها بوده است. محصول «پسته قزوین» یکی دیگر از کالاهای مهم صادراتی ایران به خارج بود و شهرت و بازار خاص خود را داشت. کارری قزوین را، در کنار چند شهر دیگر، از نواحی پسته خیز ایران دانسته است. تقاضا برای این محصول یعنی پسته، چنان زیاد بود که به ادعای تاورنیه، پسته ایران را تا هندوستان هم می بردند. این پسته در میانه قزوین و سلطانیه کاشته میشد و رشد میکرد. درمورد رونق کشاورزی و محصولات قزوین، حتی بعد از انتقال پایتخت به اصفهان نیز، بیشترین درآمد وقفی را به خود اختصاص داده بود. و این نشان دهنده آن است که قزوین از جمله شهرهایی بوده، که در آن کشاورزی و باغداری رونق داشته است. موقعیت ممتاز جغرافیایی و کشاورزی، تأثیر مستقیمی بر رونق تجاری قزوین گذاشت. یکی از مهم ترین نموده های این رونق تجاری، بازار قزوین به عنوان مرکز اقتصاد و بازرگانی این شهر است. یکی از اعضای هیئت همراه برادران شرلی که چند ماه قبل از انتقال پایتخت، در قزوین حضور داشت، در سفرنامه اش در مورد بازار قزوین نوشته است: ((در وسط شهر قزوین جایی هست که بازار می نامند و به طرز بازارهای لندن ساخته شده، اگرچه به آن قشنگی نیست. در اینجا هر قسم تجار دکان دارند. در وسط این بازار، سکو مانتادی ساخته اند که شش ستون دارد و به قدر چندین فرع عرض و طول و بر روی آن اسباب تزئینات و سایر امتعه می فروشند.)) (شرلی، ۱۳۵۷ - ص ۵۶) از صاحب خلدبرین، به فراوانی و ارزانی اجناس و حبوبات و وفور مأكولات و مطعومات در شهر قزوین، در زمان شاه عباس دوم، اشاره کرده که از سایر بلاد امتیاز تمام داشته است (واله قزوینی، ۱۳۸۱ - ص ۵۲۵) قزوین از داشتن معدن نیز بی بهره نبوده است. از جمله معادن و کانی که می توان برای قزوین برشمرد، کانی مس بود که در حوالی قزوین فراوان یافت می شد. پس مس، علاوه بر اینکه از موارد صادراتی قزوین به شمار می رفت، از صنعت قزوین در آن زمان حکایت داشت.

قزوین از معادن آهن نیز برخوردار بوده که به شهرهای دیگر صادر می شده است. به روایت تاورنیه، آهن و فولاد از قزوین و خراسان به مقدار کثیر می آورند، اما آهنش به خوبی آهن اسپانیا نمی شود (تاورنیه، ۱۳۶۵ - ص ۳۶۴) همچنین محصولاتی مثل: انواع خشکبار، ترشیجات، مرباجات، خرما، شراب، عرق های گیاهی، چرم ساغری و ... که از ایران به مسکو صادر می شده، همه از قزوین عبور میکرده است (شاردن ژان، ج ۲ - ص ۸۸) اوضاع داد و ستد در قزوین آن دوره، بسیار بهتر از تهران بوده که محصولات از تهران، برای فروش به قزوین آورده می شده و این امر بخاطر موقعیت خوب تجاری قزوین بوده است. همه این موارد نشان می دهد که قزوین حتی در اواخر سال های حکومت صفوی نیز، یکی از ثروتمندترین شهرهای ایران بوده است. ژان اوتر فرانسوی که در این زمانها به ایران آمده بود، بر این قضیه اذعان داشته و گفته است: در دست داشتن این شهر پس از سقوط اصفهان، برای شاه طهماسب بسیار ارزنده بود، چون هم بزرگ، هم ثروتمند و هم پر جمعیت بود (اوتر ژان، ۱۴۰۰ - ص ۱۱۲)

منابع

- دالساندری وینچنتو، (۱۳۴۹)، سفرنامه های ونیزیان در ایران، ترجمه: منوچهر امیری، تهران، نشر خوارزمی
- شاردن ژان، (۱۳۴۵)، سیاحتنامه شاردن، ترجمه: محمدعباسی، ج ۳، تهران، نشر امیرکبیر
- شاردن ژان، (۱۳۷۵)، سفرنامه، ترجمه: اقبال یغمایی، ج ۲، تهران، نشر توس
- تذکره شاه طهماسب (۱۳۶۳)، به تصحیح امراله صفری، تهران، نشر شرق
- (مقاله) طالبی تهماسب، بررسی قزوین به عنوان پایتخت عصر صفوی طاهری ابوالقاسم (۱۳۸۴)، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران، نشر علمی و فرهنگی
- شرلی آنتونی، (۱۳۵۷)، سفرنامه برادران شرلی، ترجمه: آوانس، تهران، نشر منوچهری
- واله قزوینی محمدیوسف، (۱۳۸۱) خلدبرین ایران در روزگار شاه صفی و شاه عباس دوم، به کوشش محمدرضا نصیری، تهران، نشر آثار و مفاخر فرهنگی
- تاورنیه ژان باتیست، (۱۳۶۵)، سفرنامه، ترجمه: ابوتراب نوری، تهران، نشر سنایی
- اوتر ژان، (۱۴۰۰)، سفرنامه، ترجمه: علی اقبالی، تهران، نشر بدرقه جاویدان



بررسی آغاز روابط سیاست خارجی ایران و انگلستان و اتحاد بر علیه عثمانی در دوران شاه عباس

عثمانی مانع ارتباط و اتصال خشکی بین اروپا و شرق به ویژه چین و هند است اگر هم نباشد امتیاز می‌خواهد و استفاده از خاک عثمانی برای تجارت یعنی دادن قدرت و ثروت بیشتر، یعنی دشمن خودت را قوی بکنی تا بر بازرگانی تو نظارت کند و به اون مالیات و حق گمرکی و ترانزیتی بدهی انگلیسی ها راهکار هایی دارند، از طریق اوکراین یا وارد روسیه می‌شود و از طریق به خاک ایران می‌رسند یا از طریق کریمه با کشتی به مناطق گرجستان و قفقاز و ارمنستان که جزئی از ایران هستند و سپس از طریق فلات مرکزی ایران به چین و هند می‌روند آن ها این موضوع را با ایوان مخوف در میان گذاشته اند و موافقت و حمایت وی را جلب کرده اند. استقرار ترکان عثمانی در شرق مدیترانه و جلوگیری از تجارت اروپا با مشرق زمین بازرگانان اروپایی را به اندیشه یافتن راهی نو به هند و دیگر کشورهای آسیایی انداخت و در این اندیشه بازرگانان و دریانوردان اسپانیایی و پرتغالی راه دریاهای جنوبی را در پیش گرفتند و سوداگران و کشتیرانان انگلیسی راه شمال اروپا و روسیه و دریای خزر را برگزیدند. چنان که انگلیسیان در سرزمین های قطبی در یافتن دریای سفید در شمال روسیه پیروز گشتند. فرماندهی این سفرهای دریایی و اکتشافی با مردی بود به نام ریچارد چانسلر. ((این سفر اکتشافی بازرگانی پرسودی را با کشور پهناور روسیه فراهم آورد و با اجازه ایوان چهارم معروف به ایوان مخوف شرکتی به نام شرکت مسکوی تأسیس گردید)) (نوایی، ۱۳۷۷- ص ۱۸۸)

عثمانی تا قلب اروپا پیش رفته است دراکولا را درهم شکسته و وین را محاصره کرده، اتریشی ها کل اروپا را با شکستن محاصره پایتختشان آسوده کردند اما این موقت است، اروپایی ها از ینی چری می‌ترسند، ماشین جنگی عثمانی. ونیزی ها راه حلی دارند از پشت سر عثمانی را غافلگیر کنیم، رقیبی برایش بتراشیم، چه قدرت کوچک اما پر از سودایی بهتر از حکومت آق قویونلو و کشور بزرگ ایران آق قویونلو به عثمانی می‌تازد بخش هایی از آن را فتح می‌کند عثمانی در اروپا متوقف می‌شود اما صفویان روی کار می‌آیند آن ها چشم دیدن کفار اروپایی را ندارند حتی از توپ های جنگی سفارش داده شده آق قویونلو از جمهوری ونیز و جمهوری فلورانس را نمی‌خواهند و در چالدران متعصبانه استفاده نمی‌کنند و با تمام سلحشوری ها شکست سختی می‌خورند شاهان صفوی تا پیش از شاه عباس اول پشت فرستادگان اروپایی خاک می‌ریختند و آن ها را نجس می‌خواندند. شاه اسماعیل همه چیزش را تبریزش را همسر و غیرتش را از دست می‌دهد به ناچار برای حمایت گرفتن از پرتغالی ها در ازای توپخانه جزایر و بنادر جنوبی را از دست می‌دهد. پیش از شاه عباس اول اوج روابط ایران و اروپا در دوران شاه طهماسب است که به اجبار با اسپانیا و پرتغال توافق می‌کند تا توپخانه و اسلحه خانه بگیرد و بر علیه عثمانی اقدام کند. یک روابط پر از توهین و سرشکستگی و تعصب و شکننده اما شاه عباس اینگونه نیست.....



شاه عباس



شاه عباس

اولین حضور انگلیسی ها در دربار ایران عصر صفوی

آنتونی جنکینسون در روزهایی که خاطر پادشاه ایران سخت به فیصله کار بایزید، پسر سلیمان، مشغول بود به حضور شاه طهماسب بار یافت. شرح دقیقی از این شرفیابی در سفرنامه جنکینسون وجود دارد و از آنجاست که می دانیم سفیر ابتدا نامه الیزابت اول را تقدیم داشت و هدایا را پیشکش نمود سپس شاه با او سخن گفت و پرسید که سفیر از کدام یک از شهرهای فرنگی آمده و وی در پاسخ گفت که من از مردم شهر لندن از کشور آراسته انگلستان هستم و از طرف علیاحضرت ملکه آن کشور جهت بستن قراردادهای دوستی و تحصیل اجازه رفت و آمد بدون مزاحمت بازرگانان و مردم آن کشور مأموریت دارم (سیوری، ۱۳۶۳-ص ۱۰۹-۱۰۸) بعد شاه از او پرسید که چه مذهب داری و جنکینسون گفت که پیرو مذهب عیسی مسیح هستم. در اینجا، ناگهان شاه طهماسب بدو گفت که ما نیازی به دوستی با کافران نداریم ای کافر و از او خواست که از حضور وی خارج شود و جنکینسون نیز به ناچار اطاعت نموده و با تشریفات از دربار خارج شد. خود او در این باره می نویسد: «من از این خوشم آمد که با احترام تمام، در حالی که عده بسیاری از نجبا و سران دیگر او مرا مشایعت می کردند خارج شدم. در همان حال شخصی با سینی پر از خاک از عقب من می آمد و در تمامی راه از داخل کاخ، از جلو شاه گرفته تا در حیاط، به هر جا که قدم می گذاشتم برای تطهیر خاک می ریخت (نوایی، ۱۳۷۷-ص ۱۲۰)

اولین تلاش های انگلیسی ها برای دسترسی به ایران

در سال ۱۵۵۷، پس از فوت چانسلر، بازرگان ماجراجوی دلیری به نام آنتونی جنکینسون به ریاست کل کشتیهای شرکت مسکوی که به سمت روسیه در حرکت بودند منصوب گردید. مسلماً او میل داشت مأموریتی را که رؤسای شرکت بدو داده بودند به خوبی انجام دهد. مأموریت او این بود که از هر راهی که بتواند در این باره پرس و جو و بررسی کند که چگونه می توان از راه دریا یا خشکی از راه روسیه به چین یا هند رفت. آنتونی در روسیه به خوبی کارهای خویش را به پایان رسانید چنان که ایوان چهارم از دانش و بینش و توانایی و دانایی وی سخت شادمان شد و او را از سوی خویش به نام سفارت به بخارا فرستاد. جنکینسون در میان کاشفان انگلیسی با این سفر ارزش فراوانی به دست آورد. زیرا او نخستین کسی است که از رود ولگا سرازیر شده و به خوارزم رفته و از خیوه خود را به بخارا رسانده و چگونگی سفر خود را که سفری پر بیم و خطر بوده نوشته است. جنکینسون از این سفر پیروزمندانه باز گشت در حالی که اطلاعات فراوانی درباره مأموریت اصلی خود یعنی سفر از روسیه به چین به دست آورده بود (فلسفی، ۱۳۳۷-ص ۱۱۵-۱۱۴) در سال ۱۵۶۱، بار دیگر آنتونی جنکینسون عازم مسافرت شد. این بار وی دستور داشت که با کشور ایران روابط بازرگانی برقرار کند و با خرید ابریشم از ایالات شمالی ایران با بازرگانان پرتغالی که تجارت ابریشم را به خود اختصاص داده بودند رقابت نماید. بازرگان سختکوش انگلیسی برای تحکیم بیشتر کار خود از ملکه انگلستان الیزابت اول نیز عنوان سفارت گرفت و حامل نامه ای از ملکه انگلستان به شهریار ایران گردید. آنتونی خود به خطرهای این سفر واقف بود، ولی از آنجا که ایوان مخوف او را از پرداخت حقوق گمرکی معاف کرده بود و لذا این سفر تجاری و سیاسی به خطرهایش می ارزید، وی عازم سفر به ایران شد و همراه با سفیر دربار صفوی در روسیه از طریق ولگا به حاجی طرخان (آستراخان) آمد. ظاهراً آستراخان همان سقسن قدیم است که نامش در کتب جغرافی دانان اسلامی آمده است (نوایی، ۱۳۷۷-ص ۱۱۹) در دریای خزر، بازرگان ماجراجوی انگلیسی با طوفان سهمناکی روبه رو شد و از این روی در نزدیکیهای شمال باکو از کشتی بیرون آمده به شماخی مرکز شروان رفت و توانست دوستی عبدالله خان امیر مقتدر ناحیه شروان و خواهرزاده شاه طهماسب را جلب کند.



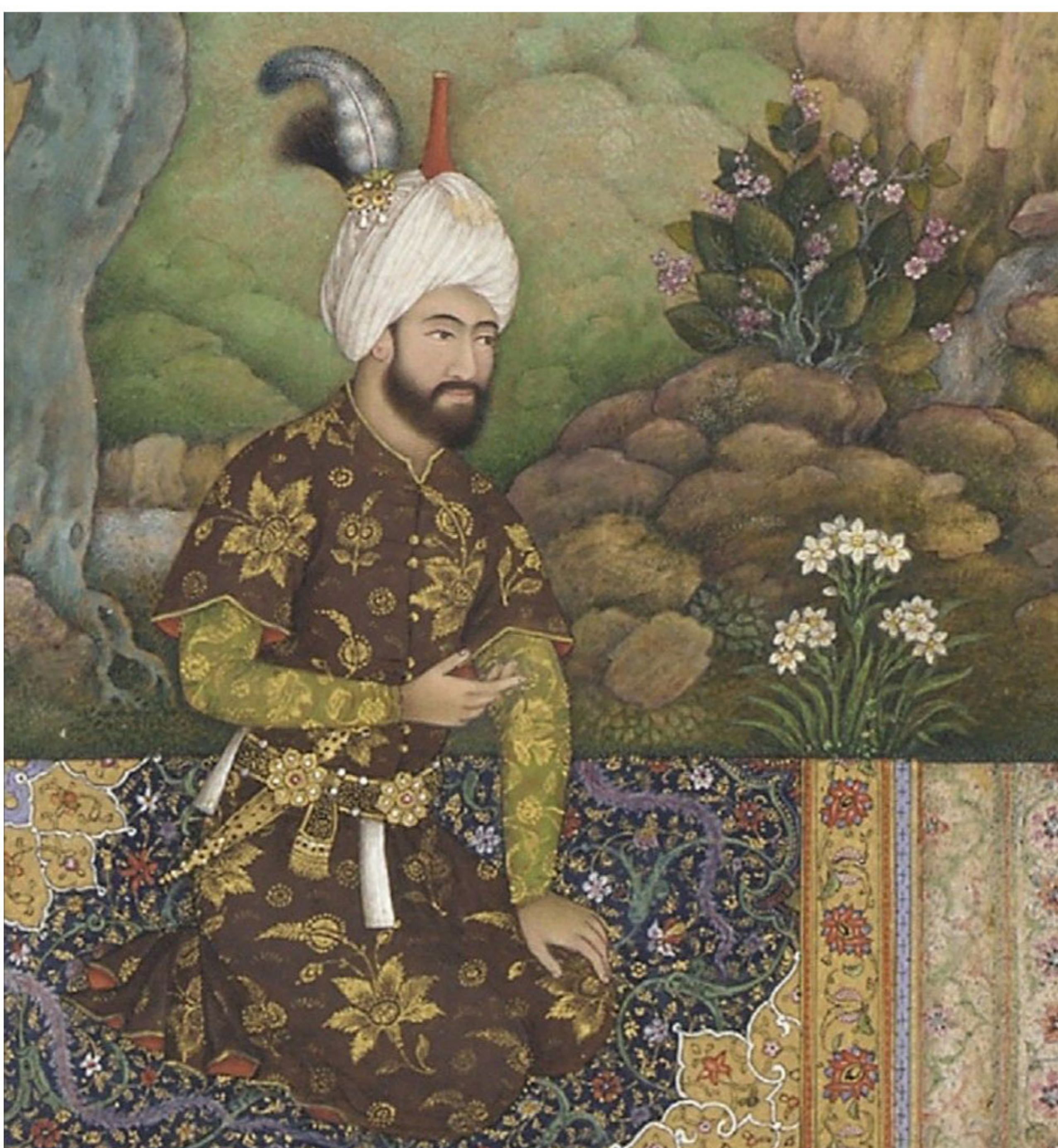
ثانیا آنتونی جنکینسون نخستین اروپایی نبوده که به دربار شاه طهماسب آمده و پیش از او یوحنا بابلی سفیر کارل پنجم (شارلکن) به ایران آمده بود و پس از او نیز دومین سفیر کارل پنجم به فاصله بیست سال به ایران آمده و به حضور شاه بار یافته بود و کم و بیش دربار صفوی اینقدر می دانسته که فرنگیان خاج پرست و مسیحی هستند و مسلمان نیستند ثالثا سفیر انگلستان قبل مدتی پیش عبدالله خان امیر شروان بوده و از او توصیه نامه در دست داشته و مسلما جنکینسون اهل تقیه نبوده و مذهب خود را از عبدالله خان مخفی نداشته و امیر شروان می دانسته که این انگلیسی مسیحی است و او نیز مسلما بنابر وظیفه اداری و سیاسی خود این مطلب را پیشاپیش به اطلاع شاه رسانده بوده که یک انگلیسی مسیحی وارد خاک ایران شده و مأموریتی از جانب ملکه انگلستان دارد رابعا بعد از جنکینسون هم سفیران دیگری از اروپا حتی از انگلستان به ایران آمده اند بی آنکه شاه از دین و ایمان ایشان پرسد و ایشان را کافر بخواند و جای پای ایشان خاک بریزد. همین همکاران جنکینسون بار دیگر در حیات شاه طهماسب به ایران آمده اند و کسی بالاتر از گل به آنان نگفته (نوایی، ۱۳۷۷- ص ۱۲۰)



شاه طهماسب

بررسی یک رویداد تاریخی

بسیاری از مورخان اروپایی و ایرانی این نکته را دستاویزی برای انتقاد شدید از شاه طهماسب اول نموده و دلیلی بر خشکه مقدسی و زاهد مآبی و ریاکاری وی دانسته اند، در حالی که با اندکی تفکر هر کس می تواند دریابد که رفتار شاه طهماسب مبتنی بر سیاست دولت و مصلحت وقت بوده و به اصطلاح یک مانور سیاسی به شمار می آمده؛ زیرا: اولاً طبق معمول آن روزگار، پیش از آنکه سفیری به حضور شاه صفوی بار یابد، یساولان صحبت و مهمانداران با سفیر در باب مقاصد وی و نوع مأموریت او و همراهانش تحقیقات لازمه را معمول می داشتند و سپس مطالب و مقاصد وی را به عرض شاه می رساندند. آنگاه در صورت تمایل شاه، و بر حسب میزان شخصیت سفیر و اهمیت مأموریتش و نظرهای شخص شاه، برای وی تشریفات قائل می شدند و سفیر را به حضور شاه می بردند. درباره آنتونی جنکینسون نیز مسلما همین تحقیقات انجام شده و شاه و دربار ایران قبل می دانسته اند که سفیر از کجا و برای چه آمده و از جانب چه کسی و چه کشوری مأموریت دارد و نامش چیست و دینش کدام است. کما اینکه سفیر هم براساس اطلاعات و مذاکرات قبلی از شیوه پذیرایی دربار ایران خبردار شده و می دانسته که چگونه باید به حضور شاه برسد و مراسم احترام به جای آورد و در سخنان خود چگونه عظمت و احترام شاه ایران را حفظ کند و چه لباسی بپوشد و چه کفش و کلاهی داشته باشد



شاه طهماسب



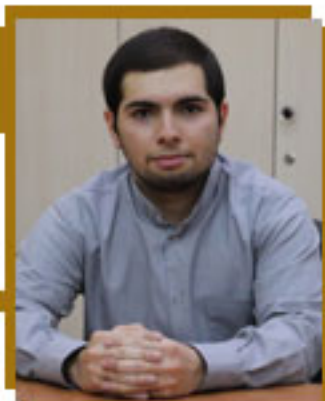
رابرت شرلی

آنتونی شرلی

برادران شرلی

در سال ۱۰۰۷ هجری قمری دو نفر انگلیسی به نام سر آنتونی شرلی و سر رابرت شرلی که وابسته به خاندانی معتبر بودند، به عنوان افتتاح باب تجارت بین ایران و انگلیس به دربار شاه عباس آمده پس از بازگشت شاه از خراسان به قزوین، به خدمت وی رسیدند. این دو برادر که شرح حال آنها به طور جداگانه خواهد آمد، با مساعدت الله وردی خان برابر مقررات نظام اروپا به تربیت سپاهیان ایران پرداختند و لشکر منظمی برای مقابله با ینی چریهای عثمانی آماده ساختند. شاه عباس که به دستگیری این دو برادر صاحب ارتش مرتبی شده بود، به منظور نبرد با عثمانی ها به قسمت غربی ایران رفت. (رضایی، ۱۳۶۳- ص ۳۷۲) برادران شرلی در سال ۱۰۰۶ ق شاه عباس از بکان را در خراسان در هم شکست و خراسان را از تجاوز، تپاول، قتل و غارت آنان نجات داد. بازگشت از این سفر بود که یک هیئت انگلیسی را به حضور پذیرفت. ریاست این هیئت ۲۶ نفره با مردی بود از طبقه اشراف به نام آنتونی شرلی. این اشراف زاده انگلیسی همراه برادرش رابرت شرلی در پی تحصیل ثروت و شهرت با جمعی از انگلیسیان به ایران آمده بودند. بدین ترتیب که نخست آنتونی در ونیز بر حسب تصادف با یک بازرگان ایرانی آشنا شده و مطالبی راجع به ایران شنیده بود و سپس به یک سیاح ایتالیایی به نام آنجلو برخورد کرده و از او نیز اطلاعات فراوانی راجع به دلاوری و بخشندگی و دلبستگی و دوستی شاه عباس نسبت به مسیحیان به دست آورده

و مجموع این تحقیقات عزم وی را در حرکت به جانب ایران و خدمت در دربار شهریار صفوی جزم کرده بود. برادران شرلی به همراه آنجلو ایتالیایی روی به ایران نهادند. آنجلو مرد شایان توجهی بود. وی عیسوی متدینی بود که شانزده سال از عمر خود را به سیاحت گذرانده بود و به ۲۴ زبان سخن می گفت. شرح مسافرت این هیئت را یکی از افراد هیئت به نام جرج مانورینگ تحت عنوان سفرنامه برادران شرلی نوشته است و آن کتاب با همه اختصار، متضمن نکات ارزنده و بسیار دقیقی است. پیش از توجه به مندرجات این سفرنامه بهتر است ببینیم این برادران انگلیسی که بودند و چه می خواستند (نوایی، ۱۳۷۷- ص ۱۲۱) سر آنتونی شرلی در سال ۱۵۶۸ م (در حدود سالهای ۹۷۵ و ۹۸۶ ق) در ویستون به دنیا آمده بود. وی پس از خاتمه تحصیلات مقدماتی، در دانشگاه آکسفورد "به خدمت نظام در آمد و در جنگهای میان اسپانیا و هلند شرکت جست و سپس با کمک کنت اسکس از بزرگان انگلستان، با سپاهی مأمور حمله به جزایر متعلق به اسپانیا در آمریکا گردید. دو سال بعد از جانب لرد مأموریت یافت که به ایتالیا رود و در خدمت دوک فراراه، موسوم به سزار دسته که با پاپ کلمنت (کلمان) هشتم در ستیز بود در آید، اما پیش از آنکه وی به ایتالیا برسد، پاپ بر حریف غالب آمده و دوک سرکش را به چنگ آورده بود. از این روی مأموریت شرلی انجام نشده پایان پذیرفت. (فلسفی، ۱۳۳۷- ص ۱۱۹)





شاه عباس

شاه عباس سر آنتونی و برادرش را در آغوش گرفت و هر کدام را سه دفعه بوسید و دست سر آنتونی را گرفته قسم خورد که از این به بعد شما به منزله برادر خوانده من هستید و فی الواقع همیشه او را به این اسم می خواند. بعد از این، پادشاه روانه شد و سر آنتونی را دست راست خود قرار داد وقتی هم که در شهر، آنتونی شرلی، طی خطابه‌های منظور خود را از این سفر و شمه ای از رنج راه و مشکلات سفر را بیان داشت باز هم شاه عباس او را مورد محبت قرار داد و گفت: ای برادر من از جهت اتفاقات یا تصدیعی که در عرض راه برای شما دست داده کمال تأسف را دارم، ولی خوشحالم از اینکه شما صحیح و سالم به دربار من رسیده اید. قدم شما بالای چشم ما شب هنگام، شاه عباس سر آنتونی را به منزل رسانید، ولی به او گفت با شما خداحافظی نمی کنم؛ زیرا قبل از خواب باز شما را خواهم دید. بعد که آنتونی در منزل شام خورد، گمان کرد که دیگر شاه او را احضار نخواهد کرد زیرا که خیلی از شب گذشته بود؛ اما همین که قصد استراحت داشت، ناظر کل با شازده مشعل و ده بیست مستخدم آمد که سر آنتونی را با همراهانش به حضور شاه عباس برد تا شب را با او بگذرانند. این بار محل پذیرایی در میان بازار قزوین بود شاه عباس تا آنجا که امکان داشت شرلی ها و دیگر افراد هیئت را مورد عنایت قرار داد و در سراسر جشنهایی که به مناسبت پیروزی درخشان شاه بر ازبکان و بازگشت فاتحانه اش به قزوین منعقد شده بود شاه افراد هیئت انگلیسی را شرکت داد و وقتی جشن پس از هشت شبانه روز به انتها رسید شاه عباس دست سر آنتونی را گرفت و دست در دست در کوچه های شهر به گردش پرداخت پس از پایان جشنها، شاه عباس که عازم اصفهان بود، آنتونی شرلی و برادر و همراهانش را به اصفهان برد و در روز ورود، آنتونی را تا خانه ای که در اصفهان برایش آماده کرده بودند راهنمایی کرد و فردای آن روز نیز با لباس مبدل به خانه آنتونی شرلی رفت و از اینکه شخصا یک تن از ملازمان او را کشته بود اظهار تأسف نمود.

در چنین اوضاع و احوال بلاتکلیفی و سرگشتگی بود که اشراف زاده انگلیسی بر طبق دستور و مصلحت دید کنت اسکس، عزم سفر ایران کرد تا شاه عباس را در برابر ترکان عثمانی یاری بخشد و ضمناً ایران را به اتحاد با دول مسیحی اروپایی بر ضد ترکان عثمانی برانگیزد. در همین روزها بود که وی به بازرگانی ایرانی که از طرف شاه عباس برای خرید کالاهای اروپایی مثل ماهوت انگلیسی و پارچه های پشمی و کتان قیرس به ونیز آمده بود برخورد و چنان که اشاره کردیم بازرگان ایرانی داستانهای مشروحی در باب شکوه و عظمت دربار شاه عباس برای او بیان داشت؛ اما آنتونی هنوز در ته دل مردد و از نتایج چنین سفر طولانی پر مخاطره ای تا ایران نگران بود تا اینکه سخنان آنجلو درباره عظمت پادشاه صفوی یا به قول اروپاییان صوفی بزرگ و عنایتش نسبت به فرنگیان دیگر جای تردید در دل آنتونی باقی نگذاشت از ونیز حرکت کرد. خط سیر آنان در سفرنامه آمده است. آنان در بندر اسکندرون پیاده شدند و از طریق حلب و صحرای شام و بغداد به ایران آمدند. همراهان او عبارت بودند از برادرش رابرت شرلی و کاپیتان پاول . که بعد از جانب جیمز اول پادشاه انگلستان به دریافت لقب و مقام شوالیه نایل گردید . و دو نفر دیگر به اسامی جان هوارد و جان پاروت و نیز یک کارشناس توپ ریزی و دیگر جرج مانورینگ نویسنده یادداشتهای سفر و تامس دیویسه و آرنولدو چند نفر دیگر. نزدیک قزوین، آنتونی برای یافتن مسکن، آنجلو و جان هوارد را به شهر فرستاد. آنان چون اثاث و لوازم تشریفات شایسته ای نداشتند بسیار کوشیدند که در اختفای کامل اقدام کنند. با این همه خبر رسیدن هیئت انگلیسی درز کرد و حاکم قزوین خواست آنان را با تشریفات وارد شهر کند. اما افراد هیئت ترجیح دادند که شبانه به شهر در آیند بدین ترتیب آنتونی شرلی نوع تخصص و انگیزه مسافرت خود را به ایران برای مردم پایتخت صفوی بیان داشت و قزوینیان نیز به گرمی او را پذیرا شدند و شرلی در قزوین چندان ماند تا نوید رسیدن شاه عباس همه جا پیچید. روزی که شاه عباس قرار بود به پایتخت در آید، مردم قزوین از صغیر و کبیر و جوان و پیر همه به استقبال رفتند. آنتونی شرلی و همراهانش نیز در این مراسم شرکت جستند. جرج مانو رینگ می نویسد:



ساخت سلاح در ایران و تشکیل ارتش نوین و مجهـز شدن به سلاح گرم

در مقابل این همه محبت و مساعدت و احترام و انعام، آنتونی شرلی و همراهانش به تعلیم و تربیت سپاه ایران پرداختند و الله وردی خان فرمانده وقت سپاه ایران به سرعت از این موقعیت استفاده کرد و یکی از اعضای هیئت را که ریخته گری توپ می دانست به ریختن توپهای نیرومند و در عین حال به تعلیم فن توپ ریزی به دیگران واداشت. به زودی ارتش ایران آشنایی بیشتری با اسلحه آتشی از سلاح سبک (تفنگ) گرفته تا سلاح سنگین (توپ) حاصل کردند؛ زیرا بر خلاف نظر عوام، ایرانیان از اسلحه گرم بی خبر نبودند. در مدتی نه چندان طولانی، کشور ایران صاحب پانصد عراده توپ برنجی و ۶۰ هزار تفنگچی شد. با این نیروی مسلح و مجهز و تعلیم دیده و به کمک نیروهای متشکل از افراد شاهسون یعنی افراد غیر قزلباش، شاه عباس در این اندیشه بود که بر سر ترکان عثمانی تازد و آنان را از ایالات ایران در غرب و شمال بیرون افکند (گروه نویسندگان پژوهشگاه کمبریج، ۱۳۸۰ - ص ۸۱) نکته تازه و مهم اتحاد سیاسی و نظامی ایران است با سلاطین مقتدر اروپا بر ضد دولت عثمانی و مسلماً دورنمای زیبای این اتحاد سیاسی و نظامی ایران و اروپا بوده که شاه عباس را آن گونه به وجد و نشاط آورده؛ زیرا دولت ایران تا آن روزگار به تنهایی باترکان عثمانی در افتاده بود و در برابر سلاحهای پیشرفته ترکان و تفوق عددی آنان دچار شکست شده بود. اولیای دولت عثمانی از کلیه سرزمینهای متصرفی جنوب اروپا، افرادی را برای جنگ با ایران بسیج می کردند و به مناسبت نزدیکی و ارتباط بیشتر با اروپا از سلاحهای جدیدتر و از پیشرفت علمی و صنعتی اروپا برخوردار بودند و به همین جهات بود که همواره در جنگهای روبه رو و منظم بر ایران فائق آمده بودند. اگر روزی ایران می توانست با ممالک پیشرفته و صنعتی اروپا متحد گردد و از سلاحهای جدید آنان برخوردار شود، می توانست با توافق متحدانش در یک زمان از شرق و غرب دولت عثمانی را مورد هجوم قرار دهد و این دولت متجاوز را به زانو در آورد و سرزمینهای غربی و شمال غربی ایران را قهراً قسراً از چنگ آنان بیرون بکشد.

شاه عباس مسلماً بدین لحظات گران بها می اندیشید، زیرا از حدود بیست سال پیش ترکان عثمانی تمام صفحات غرب ایران را تصرف کرده و در تبریز قلعه و بارو ساخته و دختران تبریزی را به ازدواج گرفته و در خاک ایران خانه گزیده و صاحب پسر و دختر شده بودند. شاه صفوی برای ایجاد زمینه مناسب سیاسی آنتونی شرلی را به سفارت به دربارهای اروپا فرستاد تا بدانان پیشنهاد اتحاد سیاسی و نظامی و دادن مزایای تجاری کند.

این مقاله تقدیم می شود به استاد و معلم بزرگوار تاریخ جناب آقای بهرام اکبری که بنده را به تدریس و معلمی در عرصه تاریخ علاقه مند کرد هرچند که با او اختلاف نظرهای فراوان داشتم اما حکایت شاگردی اینجانب و استادی ایشان مشابه با حکایت شاگردی ارسطو و استادی افلاطون بود، ارسطو شاگرد افلاطون بود و چیزهای زیادی از او آموخت و او را بسیار دوست می داشت اما در طول عمر خود کلامی بر زبان نیاورد و سخنی نگفت و خط و کتابی نوشت مگر به نقد و مخالفت بر علیه افلاطون



شاه عباس

منابع

- فلسفی نصر الله، (۱۳۳۷) سیاست خارجی ایران در دوران صفویه، تهران، نشر علمی و فرهنگی،
گروه نویسندگان پژوهشگاه دانشگاه کمبریج، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران کمبریج دوره صفویان، تهران: نشر جامی
سیوری راجر، (۱۳۶۳)، ایران عصر صفوی، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز
بلو دیوید، (۱۳۹۵)، شاه عباس: پادشاه بی رحمی که به اسطوره مبدل گشت، ترجمه: خسرو خواجه نوری، تهران، نشر امیرکبیر
رضایی عبدالعظیم، (۱۳۶۳)، تاریخ ده هزار ساله ایران: از سلسله غزنویان تا انقراض صفویه، جلد سوم، تهران، نشر اقبال
نوابی عبدالحسین، (۱۳۷۷)، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران، نشر سمت



رد پای اصفی بر خلیج غیرت

((استعمار دولت های اروپایی در منطقه خلیج فارس در زمان شاه عباس اول))

زمینه ها و علل نفوذ اروپاییان پرتغالی به سمت خلیج فارس

شاید در نگاه سطحی و اولیه دلیل ورود اروپاییان به دریانوردی و کشف های تازه جغرافیایی را بتوان به سقوط حکومت بیزانس نسبت داد که مورخان منبأ آن چنین نوشته اند: ((تسلط ترکان عثمانی بر قسطنطنیه و سقوط دولت بیزانس در سال ۱۴۵۳م، موجب شد که خطوط ارتباطی و تجاری مدیترانه شرقی در زیر سلطه و سیادت سلاطین عثمانی در آید و به تعبیر دیگر راه تجارت اروپا با مشرق از راه آسیای صغیر و شام بسته شود، اما بازرگانان سود پرست مغرب زمین هرگز نمی توانستند بازرگانی پر سود خود را با شرق افسانه ای تمام شده انگارند و از آن همه ثروت و نفایس و تحف شرق چشم پپوشند. از این رو بر آن شدند که راههای دیگری برای رسیدن به سرزمین های آسیایی بیابند بازرگانان اروپایی کم و بیش می دانستند که دو راه برای رسیدن به مشرق زمین وجود دارد: یکی از راه خشکی یعنی از اروپا، روسیه و ایران و دیگری از طریق دریا های جنوبی که به آبهای اقیانوس هند ارتباط می یابد. راه نخستین، راه سخت و خطرناکی بود که از سرزمین های اروپای شرقی و کشور پر آشوب و نامنظم روسیه می گذشت و پر بود از دزدان دریایی و راهزنان و طوایف غیر متمدن ازبک، قزاق، تاتار.)) (نوایی، ۱۳۷۷- ص ۷۸) پرتغال نیز یکی از کشور ها بود که از زمان اعلام استقلال خود از اسپانیا به سال ۱۱۰۹ م در پی دستیابی به بالاترین سطح قدرت دریایی بود و پس از جنگ صلیبی و مخصوصا از قرن ۱۳ به بعد از دانش دریایی نهایت استفاده را برد. (قائم مقامی، ۱۳۵۴- ص ۷) جعفریان نیز به مانند مورخان دیگر در باره این موضوع می نویسد که: ((در دهه نخست قرن دهم هجری، پای پرتغالی ها به هند و سپس به خلیج فارس باز شد. هدف آنان تصرف سرزمین رویایی هند و استفاده از زمینه های تجاری شرق بود که پس از تسلط عثمانی ها بر شامات و عراق، این راه به سوی اروپاییان بسته شده بود.)) (جعفریان، ۱۳۸۳- ص ۱۳۷)

شاه عباس



خلیج فارس

همزمانی اکتشافات و دریانوردی اروپاییان به خصوص پرتغالی ها که در این حوزه از پیشگامان و سرآمد دیگر کشور ها بوده اند سبب شد توجه آنها به غیر از مناطق تازه کشف شده به دولت های باسابقه و اصیلی چون صفویان جلب شود. از سوی دیگر اروپای در حال توسعه و پیشرفت به شدت نیازمند تجارت و بازرگانی بود و سعی بر آن داشتند در مناطق استراتژیک که می توانست منافع خوبی برای آنها ایجاد کند با مکر و سیاست یا به زور پایگاه تاسیس کنند که نمونه آنرا می توان در اقیانوس هند و سواحل خلیج فارس مشاهده کرد. مسئله مهم در تاسیس این پایگاه ها با گذر زمان مشخص شد چرا که اروپاییان بعد از مدتی تنها به مسائل اقتصادی در این مناطق نمی اندیشیدند و با غلبه نظامی در برخی از جزایر خلیج فارس چون هرمز به سمت استعمار گراییی به نفع دولت های خود رفتند که همین امر توانست اقتصاد دولت صفویه را در برابر نظام سرمایه دار غرب تا حد زیادی متزلزل کند. هر چند که در ادامه با اتخاذ سیاست های اصولی و ملی گرایانه افرادی چون شاه عباس اول و امام قلی خان و همچنین جنبش های محلی اروپاییان نتوانستند استعمار منطقه ای خود را در خلیج فارس گسترش دهند و در مقاطعی نیز شکست خوردند اما آثار هجوم وحشیانه آنها و سود بردن از منابع ملی همچنان مورد بحث و آشکار است.



با مشاهده مطالب نوشته شده از سوی محققان تاریخی می توان پی برد که دولت عثمانی تا چه اندازه توانسته برای غرب مشکل ایجاد کند و آنها را رهسپار ایران و مسیر جایگزین کند اما نکته ای که وجود دارد در اختیار داشتن راه ها و مناطق استراتژیک برای یک حکومت است چرا که نیاز اصلی توسعه است آن هم اروپایی که هم در صنعت دریانوردی پیشرفت چشمگیر داشته بنابراین این الزام وجود داشت که اروپاییان چیزی را که از آن بی بهره بودند در خارج از مرز های جغرافیایی خود طلب کنند.

حضور پرتغالی ها در جزیره هرمز

پس از تاج گذاری و به تخت نشستن شاه اسماعیل به عنوان بنیان گذار سلسله صفوی در برخی نواحی افراد و گروه هایی در برابر حکومت شورش کردند و زمینه ساز جوی متشنج و نا آرام در کشور شدند. اروپاییان که ناظر بر شورش حکومت های ملوک الطوایفی در قلمرو ایران بودند از فرصت استفاده کردند و سرانجام پرتغالیان تحت فرمان آلفونسو دو آلبوکرک ۱ در اکتبر ۱۵۰۷م، همزمان با جمادی الاول سال ۹۱۳ هجری قمری، به جنوب ایران حمله کردند. ((دو آلبوکرک با ۶ کشتی و ۴۸۰ ملوان به همراه سپاهش به ایران حمله کرد و پس از تصرف مسقط و عمان، آنها را آتش زد. سپس جزیره هرمز و بندر گمبرون را نیز در همان سال اشغال کرد.)) (قائم مقامی، ۱۳۵۴-ص ۲۸) ((دو آلبوکرک پیش از فتح هرمز، در قلعات با وزیر آنجا صلح کرد. کشتی ها و مسجد جامع آن را آتش زد و گوش و بینی مردم را برید. پس از آن متوجه جزیره هرمز شد و به خاطر سپاه سی هزار نفره خواجه عطا (وزیر هرمز) تنها توانست حومه هرمز را بگیرد اما چون سپاه ایران توپخانه مجهز نداشت، سرانجام هرمز با کشته شدن مدافعانش تسلیم شد.)) (قائم مقامی، ۱۳۵۴-ص ۳۴-۳۰) با بررسی حضور پرتغالی ها در جزیره هرمز و اعمال انجام شده از سوی آنها در کل می توان دوره حکومت آنان را در دو دسته متفاوت تقسیم بندی کرد: دوره اول که تقریباً به مدت نیم قرن به طول انجامید در این مدت استعمارگران نقش حاشیه ای را در صحنه اقتصادی هرمز ایفا می کردند و تنها را ارتباط آنها با سیاستمداران جزیره دریافت مالیات سالانه بود و به همین اندازه اکتفا می شد این مورد توانست مورد رضایت حاکم هرمز نیز باشد چرا که او در ازای پول و کالا به پرتغالی ها می توانست مشروعیت خود را هر چند به عنوان یک دست نشانده حفظ کند.

در مرحله دوم پرتغالی ها باطن اصلی خود را آشکار کردند و مانند هر حکومت دیکتاتور و استعمار گر دیگر تاریخ روی به خشونت و خون ریزی آوردند. آنها که قبلاً تنها به مالیات و خراج معین شده راضی بودند مستقیماً کنترل بندرگاه ها و امور اقتصادی جزیره را بدست آوردند و مانع از ورود مردم به این حیطه شدند این دوره بیش از ۷۰ سال به طول انجامید. وثوقی درباره دوره دوم چنین می نویسد: ((پادشاه و اشراف هرمز از آن پس به عنوان عناصر تحت سلطه پرتغالیها به تدریج از صحنه سیاسی و اقتصادی حذف شدند و با از دست دادن قدرت مالی و اقتصادی خود توان تاثیر گذاری بر مردم را از دست دادند پادشاه هرمز در دوره دوم هیچ قدرتی از خود نداشت و کلیه امور توسط فرماندار پرتغالی جزیره اداره می شد.)) (وثوقی، ۱۳۸۶-ص ۶۸)



آزاد سازی جزایر خلیج فارس
بحرین

بحرین یکی نقاط حساس و مهم بود که سال ها تحت تصرف پرتغالی ها قرار داشت و با وجود شورش های متعدد مردم محلی، دولت پرتغال همچنان بر آن فرمان می راند تا سرانجام طبق مطلب ذیل موفق به پس گرفتن آن شدند. ((در سال ۱۶۰۲م، رکن الدین مسعود (حاکم بحرین) با کمک فرمانروای شجاع فارس که امام قلی خان نام داشت، علیه پرتغالی ها قیام کرد و مجمع الجزایر بحرین را از اشغال آنها آزاد ساخت.)) (همان، ۱۳۸۳-ص ۸۲) پس از این موفقیت شاهد اقدام پرتغالی ها در راستای تحکیم جایگاه از دست رفته خود هستیم که منبأب آن چنین نوشته اند: ((حاکم پرتغالی جزیره (پدرو کوتین هو) برای سرکوب شورش مردم، به بحرین حمله کرد اما نتوانست کاری از پیش ببرد و شکست خورد.)) (کامرانی فر، ۱۳۷۶-ص ۵۳) پس از آنکه پرتغالی ها متوجه شرایط خطرناک خود در بحرین شده بودند از اسپانیایی ها تقاضا وساطت کردند تا از حملات بکاهند تا به نوعی زمان بخرند که در این حوزه با درایت شاه عباس و شناخت خوبی که از بدقولی های دولت اسپانیا بدست آورده بود به در بسته خوردند و ایران نتوانست بحرین را از تصرف پرتغالی ها خارج کند.





آزادی بندر گمبرون

بعد از آزادی بندر بحرین این نهضت ادامه پیدا کرد تا آنجا که شاه عباس از امیر الامرای فارس که فردی به نام الله وردی خان بود درخواست کرد تا به آزادی این بندر کمک کند. الله وردی خان، مسئولیت این امر را به امام قلی خان، فرزند خود سپرد. سرانجام امام قلی خان در سال ۱۶۱۳ م توانست بندر گمبرون را آزاد کند. اسپانیایی ها در اینجا هم مانند آزادی بحرین عمل کردند و با ارسال نامه های فریب انگیز برای شاه عباس و دادن وعده های تو خالی در صدد بودند شاه عباس را از آزادی مناطق و بنادر خلیج فارس منصرف کنند اما شاه عباس که نتیجه اعتماد به دولت های استعمارگر را هم در دوران سلطنت خود دیده بود فارغ از این موضوع شرایط حکومت صفویه با بستن صلح (ایروان) کاملاً نسبت به گذشته متفاوت بود. ((صلح ایروان باز می گردد به پیروزی های شاه عباس در جنگ های ۱۶۰۳ تا ۱۶۱۳ م علیه عثمانی و حمله عثمانی ۱۶۱۶ م به ایران، برای باز پس گیری مناطق از دسته رفته. این حمله تا سال ۱۶۱۸ م ادامه یافته و با پیروزی دوباره ایران و بستن قرارداد ایروان بین دو دولت تمام شده بود.)) (مهدوی، ۱۳۸۳ - ص ۷۸) در جای دیگر منباب صلح ایروان نوشته شده که: ((صلح ایروان تا ۱۶۲۶ م ادامه یافت و در این مدت شاه عباس توانست با کمک انگلیس، به آزاد سازی جزیره هرمز و قشم بپردازد.)) (همان، ۱۳۸۳ - ص ۱۰۱)

جزیره هرمز

برای باز پس گیری قشم و هرمز در سال ۱۹۰۱ ق زمینه های مساعدی به وجود آمد. وقتی نیرو های صفوی در سواحل خلیج فارس حضور یافتند، پرتغالی ها راه های دریایی را به ویژه برای کشتی های ایرانی نا امن کردند.

منابع

نوابی عبد الحسین، (۱۳۷۷)، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران، نشر سمت.

قائم مقامی جهانگیر، (۱۳۵۴)، اسناد پرتغالی ها در خلیج فارس، تهران، نشر بی نام.

جعفریان رسول، (۱۳۸۳)، تاریخ ایران اسلامی، دفتر چهارم؛ صفویه از ظهور تا زوال، تهران، نشر موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

وثوقی محمد باقر، (۱۳۸۶)، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، تهران، نشر دانشگاه پیام نور.

مهدوی هوشنگ، (۱۳۸۳)، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، چاپ نهم، تهران، نشر امیر کبیر.

(مقاله) کامرانی فر احمد، (۱۳۷۶)، چگونگی پایان یافتن استعماری پرتغال بر خلیج فارس، تهران

همچنین تناقض های روز افزون میان پرتغال و انگلیس در تجارت دریایی، فرصت مناسبی را برای دولت صفوی به وجود آورد تا به جنگ دریایی با پرتغالی ها بپردازد. با اتحاد به وجود آمده میان دولت های ایران و انگلیس با صفویان که اساس شکل گیری آن به نقل از دکتر مهدوی بدین شرح است: ((در سال ۱۶۲۱م ایران به شرکت هند شرقی انگلستان پیشنهاد داد تا برای در هم شکستن نیرو های پرتغالی و اسپانیا در جنوب ایران، با هم متحد شوند که این طرح با استقبال انگلیس مواجه شد و در سال ۱۶۲۲م، امام قلی خان به کمک کشتی های انگلیس، سه هزار سرباز را از نقاط مختلف کشور به جزیره هرمز آورد. این اتحاد موجب فرار پرتغالی ها از این جزیره به قشم گردید.)) (مهدوی، ۱۳۸۳ - ص ۸۹) ((سرانجام حکمران پرتغالی جزیره هرمز ۱ روی فریرا، بعد از سه روز بمباران قلعه قشم توسط ادوات انگلیس، تسلیم شد. سپس نیروی نظامی ایران، هرمز را گرفت و پرتغالی ها ناچار، به مسقط گریختند و بعد از دو حمله بی سرانجام آنها به هرمز، در سال ۱۶۵۰م، توسط اعراب محلی سرکوب شدند.)) (همان، ۱۳۸۳ - ص ۹۳ تا ۹۰) ((خبر پیروزی ایرانیان در خلیج فارس، هنگامی به شاه عباس رسید که او در قندهار به سر میبرد. شاه عباس، امام قلی خان را به خاطر تلاشهای بی وقفه اش در پیکار ها مورد ستایش و آفرین های بسیار (خود قرار داد.)) (کامرانی فر، ۱۳۷۶ - ص ۶۲) بدیهی است که نه تنها انگلیس، بلکه پرتغال و اسپانیا به عنوان ابر قدرت های این دوره مصلحت همکاری با یکدیگر را تا زمانی در نظر می گیرند که منافع کشورشان تضمین شده باشد و هر کدام بتوانند از مزایا یکسان برخوردار شوند. از آنجا که در این زمان اسپانیا و پرتغال با یکدیگر ائتلاف تشکیل داده بودند و انگلیس را از میان خود جدا کرده بودند سران انگلستان دریافتند که با تداوم این روند قدرت این دو حکومت بیشتر از گذشته، و به زودی صاحب قلمرو عثمانی و صفویه می شوند بنابراین مانع تحقق اهداف آنها از طریق همکاری با ایران و ارسال سلاح و به اشتراک گذاشتن تجارب نظامی شدند.



شکوفه های شاه عباسی

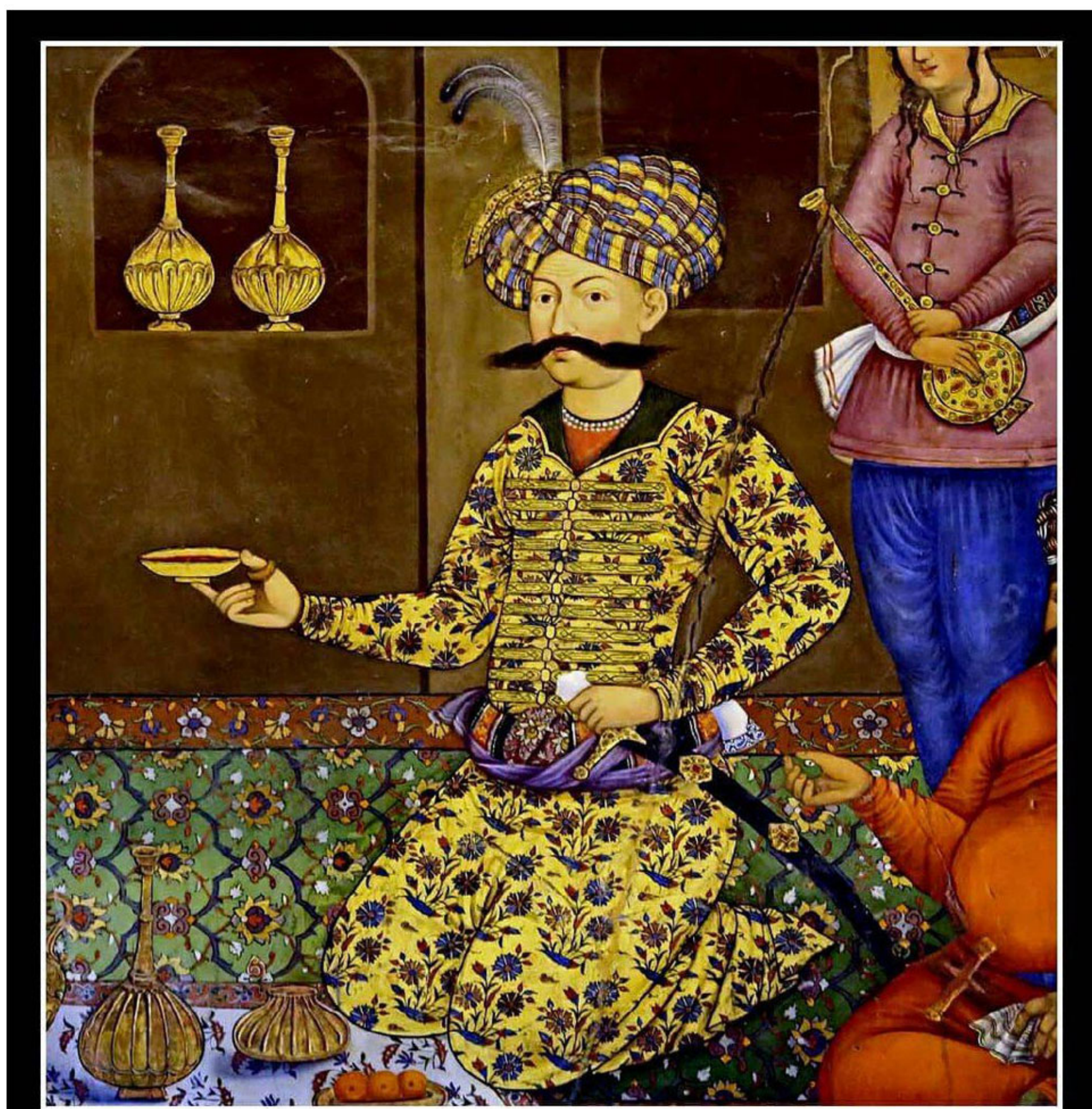
مراسم نوروز زمان شاه عباس بزرگ در میدان نقش جهان

در دوره بعد از اسلام در دوران صفویه بخصوص در دوران میانی صفویه این جشن نماد و سمبل ملی تر و درباری تری یافت. مراسم نوروز در میدان نقش جهان اینگونه بود که منجمین لباس فاخر دربر کرده، یک یا دو ساعت پیش از اعتدال ربیعی برای تعیین تحویل آفتاب به برج حمل، به کاخ سلطنتی و یا عمارت حکومت محل می‌روند و در پشت‌بام و باروی مهتابی، با اسطرلاب خود مشغول کار می‌شوند و به محض اینکه علامت دادند، برای اعلام حلول سال جدید شلیک می‌شود و صدای آلات موسیقی؛ طبل و شیپور، نای و نقاره در هوا طنین‌انداز می‌گردد. بدین ترتیب ترانه و طرب، جشن و سرور تماشاچیان و بزرگان مملکت آغاز می‌شود.



تاریخچه نوروز

نوروز نخستین روز سال خورشیدی ایرانی برابر با یکم فروردین ماه، جشن آغاز سال نوی ایرانی و یکی از کهن‌ترین جشن‌های به جا مانده از دوران ایران باستان است. به همین دلیل قبل از اینکه به موضوع اصلیمون یعنی مراسم نوروز زمان شاه عباس در میدان نقش جهان بپردازیم لازم است این نکته که اول در مورد خواستگاه نوروز بپردازیم. شاردن در مورد خاستگاه نوروز می‌گوید: ((ایرانیان جشن نوروز را مطابق سال شمسی که معمولاً تاریخ باستانی این قوم بوده است برگزار می‌کنند، وبانی این عید را جمشید میدانند که چهارمین شاهنشاه ایران است، واز همین سنت باستانی به اثبات میرسد که مردم این کشور به اعیاد مربوط به تحول آفتاب و اعتدال ربیعی بسیار اهمیت قائل بوده اند و آغاز بهار را سخت نیکو و مبارک شمرده اند.)) (شاردن، ۱۳۳۵ - ص ۳۶۱) سوال اینجاست که جشن نوروز چطور به وجود آمد؟ که در این مورد نیز شاردن می‌گوید: ((پیدایش جشن نوروز را چنین گفته اند که چون جمشید برای خود تخت بساخت، در این روز بر آن سوار شد، و جن و شیاطین آنرا حمل کردند، و بیک روز از کوه دماوند به بابل آمد و مردم از مشاهده این امر در شگفت شدند و این روز جشن گرفتند.)) (شاردن، ۱۳۳۵ - ص ۴۸۲)



ابوالمظفر شاه عباس بن شاه سلطان محمد خدا بنده الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان الله برهانه

Şah Muhammed Hüdabende'in oğlu
I. Şah Abbas Safevî
Kızılbaş Şahi



شاه عباس کبیر

شاه عباس اول معروف به شاه عباس بزرگ یا کبیر، پنجمین پادشاه دودمان صفوی و نامدارترین فرمانروای این سلسله بود. وی که فرزند و جانشین شاه محمد خدابنده بود، از سال ۹۹۶ هـ ق تا زمان مرگش، به مدت بیش از ۴۱ سال خورشیدی بر ایران حکومت کرد. او به معماری، موسیقی، نقاشی و شعر علاقه داشت و میدان نقش جهان، عالی قاپو، بخش‌هایی از عمارت چهل ستون، چهار باغ و پل‌های زاینده رود از آثار به جا مانده از دوران وی هستند. تشیع دوازده امامی که در زمان شاه اسماعیل صفوی آغاز شده بود در دوره شاه عباس تثبیت و تحکیم شد.



تاریخچه میدان نقش جهان

ایا تاریخچه میدان نقش جهان به دوران شاه عباس صفوی برمیگردد؟ خیر پیش از آنکه شهر اصفهان به پایتختی ایران صفوی برگزیده شود در این میدان باغی گسترده وجود داشته است بنام «نقش جهان». در کتاب تاریخ عالم آرای عباسی، ذکری از میدان نقش جهان آمده است. به هر حال پیش از احداث میدان به شکل فعلی، حداقل بخشی از باغ نقش جهان به نام میدان معروف بوده است. منابع گوناگون دیگر، بنای به شکل فعلی را در دوره سلطنت شاه عباس اول و به سال ۱۰۱۱ قمری دانسته اند. احتمال دارد که بنای این میدان از روی نقشه میدان حسن پادشاه در تبریز برداشت شده باشد. ((ولی به هر حال در سال ۱۰۰۴ قمری، جایگاهی به نام میدان نقش جهان در بخشی از باغ وجود داشته است.)) (هنر فر، ۱۳۵۰- ص ۲) در سال ۱۵۹۷ میلادی شاه عباس صفوی، با برگزاری مراسم نوروز در میدان «نقش جهان» اصفهان، این شهر را به عنوان پایتخت معرفی کرد.

مراسم نوروز زمان شاه عباس اول در میدان نقش جهان

اسکندر بیک ترکمان در تاریخ عالم آرای عباسی ضمن بیان وقایع دوران سلطنت شاه عباس اول در چند جا از باغ نقش جهان نام می برد، از آنجمله در برگزاری جشن نوروز سال هفدهم جلوس همایون شاهی چنین می نویسد: نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تتر عطرییزی آغاز نهاده، نکهت رسان مشام خوشدلی و دلگشائی گردید کوس نوروزی صدای بهجت فرای جهان افروزی درنه رواق سبهر انداخته، صلاي عشرت و شادکامی بعالمیان در داد، اعنی خورشید عالم آرا که تخت نشین دارالملک فلک چهارم است در روز جمعه هفتم شهر شوال احدی عشر و الف از آرامگاه حوت بشرف خانه حمل خرامیده، لوای شوکت و اقتدارش ارتفاع آسمانی یافت، جهانیان را خرمی تازه پدید آمد ابواب نشاط و شادمانی بر روی خلایق گشوده گشت، شهریار رزم جو بزمخو بر سبیل معهود و رسم معتاد در دارالسلطنه صفاهان بزم آرای محفل نشاط گشته بر حسب فرمان در باغ جهان آرای نقش جهان مجالس بهشت نشان مرتب گردید و اسباب چراغان مهیا و آماده گشته چراغهای شگفتگی افروختگی پذیرفت. مولف عالم آرای عباسی در برگزاری جشن نوروز در سال بیست و سوم جلوس اقدس همایون شاهی ظل الهی که در باغ نقش جهان برگزار شده است چنین می نویسد: مشاطکان نگارستان سخنوری و حجله آریان شبستان نکته پروری عرایس ایکار سیر و شواهد اخبار را بدینگونه زیب و آرایش داده اند که نوروز فیروز اینسال همایون فال در روز شنبه چهاردهم شهر ذی الحجه الحرام سنه سبع عشر و الف اتفاق افتاده مهوشان ریاحین که از دستبرد سیاه دی پای در دامن خمول پیچیده بودند جلوه گری آغاز نهاده، دماغ روزگار از نکهت بهار و شمیم شکوفه ازهار عنبر آگین گردید و باغ جهان آرای نقش جهان اصفهان از نکهت گل و سرور بلبل رشک چنان و طراوت بخش روضه رضوان گشت.

منابع

شاردن ژان، (۱۳۳۵)، سیاحتنامه شاردن، ترجمه: محمد عباسی، ج ۲، تهران، نشر امیرکبیر

هنر فر لطف‌الله، (۱۳۵۰)، مجله خواندنیا، اصفهان

خواندمیر غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب السیر، چاپ چهارم،

تهران، نشر خیام

میرزا بیگ حسن بن حسین جنابندی، (۱۳۷۸)، روضه الصفویه، به کوشش غلامرضا

مجدطباطبایی، تهران، نشر بنیاد موقوفات افشار



غروب از شرق

حمله افغان ها به اصفهان پایتخت صفوی و سقوط پادشاهی صفویه

فرقه افغانه قومی اند که در ما بین بلاد خراسان و هندوستان مسکن دارند و طول بلاد ایشان از جانب مشرق رود نیلاب است که آنرا اهل هند دریای اتک می نامند و از جانب مغرب توابع هرات و عرض بلاد ایشان از جانب شمال سواد باجورا و هندو کوه است. اکثر آنها در این سنوات تابع کابل و ملتان اند از بلاد هندوستان از بلاد ایران تابع قندهار و هرات دو قبیله عمده افغان که در بلاد ایران هستند بزرگترین آنها ابدالی است که در حوالی هرات میباشند و بعد از ایشان قوم غلزه اند که در حوالی قندهار ساکن اند و همیشه یکی از سرداران این هردو قبیله در سر کار پادشاه ایران نوکر میموده اند و خطاب سلطانی داشته سردار قبیله غلزه امیر اويس نام داشت. (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ص ۲) شاه عباس به سال ۱۰۰۹ هجری سدهو نامی را به سر کردگی قبیله ابدالی معین کرد و وی را امیر افغانه نام گذاشت. این کار شاه به سدهو امکان بخشید که قبیله خود را از چنگال سلطه غلزاییها آزاد کند. در آن وقت دو طایفه معتبر ابدالی ها عبارت بوده است از پوپلزایی و بارکزایی خانواده مهم در میان طایفه پوپلزایی همان سدوزایی بود که به سر کرده ایشان در فوق اشاره شد. عبدالله خان سدوزایی، طرف شاه سلطان حسین به پاس خدماتش به ریاست این قبیله نائل گردید. (لکهارت، ۱۳۴۳، ص ۱۱۱) پس از فوت محمد زمان خان شاملو در هرات یکی از افراد همان خانواده موسوم به عباسقلی خان با سمت بیگلربیگی به جانشینی او معین شد. عبدالله خان سدوزایی و پسرش پس از اطلاع از پیروزی غلزایی های قندهار ملهم شده بودند که آنان نیز به رقابت غلزایی ها خود را از یوغ سلطه ایرانیان برهانند. عباسقلی خان چون نسبت به مقاصد ایشان متوهم بود پدر و پسر را توقیف کرده به زندان افکند. طولی نکشید که در اردوی قزلباش هرات آشوبی به پاخاست و عبدالله و اسدالله در هرج و مرج حاصله گریختند. آشوبگران بعد عباسقلی خان را به علت بدسلوکی توقیف کردند و به اصفهان اعزام داشته تقاضای جانشین وی را نمودند.

در آن هنگام که عبدالله و پسرش اسدالله مشغول جمع آوری عشیره خود بودند جعفرخان استاجلو سردار جدید که دربار ایران وی را مأمور انقیاد ابدالی ها و غلزایی ها ساخته بود به هرات وارد شد. ابدالی های یاغی به قیادت اسدالله به شهر نزدیک شدند جعفرخان استاجلو قوای خود را به عزم مقابله با آنان از شهر رهنمون شد، اما شکستی نابود کننده به وی وارد آمده بر اثر کشته یا اسیرشدن او قوایش پراکنده و متفرق گشتند. منصور خان شاهسون حکمران کل مشهد چون از این فاجعه آگاه گردید با قسمتی از اردوی خود آهنگ هرات کرد، لیکن او و سربازانش در غوریان از اسدالله شکست خورده پراکنده شدند. (همان، ص ۱۱۲) اعیان لشگرشاه، صفی قلی خان را به سرداری قندهار مناسب دیدند. او مدتی حکومت اصفهان کرده بود و از رجال و دولت و کار آزموده و دانا بود و در آستانه شاهی امنای دولت دو فرقه شده بودند و به سبب اختلاف ایشان صفی قلی خان معزول شده، گوشه نشین بود. این دفعه تکلیف سرداری به او کردند. ابانمود. شاه برای او خلعت و تاج مرصع فرستاد و رقم سرداری به روی آنها گذاشته، باز از قبول آنها اجتناب کرد و گفت سرداران پیشین از عمده این کار بر نیامدند. از این جهت بود که در کار خود اختیار و اقتدار نداشتند. سپاه باید از سردار خوف و بیم داشته باشند تا جنگ کنند. مادام که سردار فیمابین خوف و رجا است، از او کارسازی نخواهد شد و بدتر از همه در استان شاه نفاق در میان اعضای دولت هست. من از عهده این خدمت برنخواهم آمد. باز قرعه مشورت انداختند. باز صفی قلی خان را اسباب کار دانستند. او باز راضی نشد. حيله به کار آوردند. او پسری داشت، در سن هفده سالگی مقبول و متناسب الأعضاء. از جانب شاه خلعت و تاج مرصع و منشور سرداری دادند. آن جوان در قبول کردن آن مسارعت کرده، به پای پدر افتاد و به هزار رجا و الحاح پدر را راضی ساخت و او از بسیاری محبتی که به پسر داشت، مهم سرداری را خود قبول نمود و با پسر هفده ساله بیرون آمده، راه قندهار پیش گرفت. (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۴۳)



او پس از جمع آوری عده ای سرباز و تهیه توپخانه و مهمات رهسپار خراسان گردید. در این هنگام شیر غازی خان از مردم اور گنج با ازبکان تحت فرمان خود خراسان را مورد تاخت و تاز قرار داده بود صفی قلی خان با ازبکان و ترکمنان ملاقی شد و آنان را شکست داد. صفی قلی خان سپس پیروزمندانه وارد مشهد شد و چند صباحی در آنجا به سر برد تا برای مقابله با ابدالی ها به تهیه لوازم و اسباب پردازد. سرانجام وقتی که او وسپاهیانش از مشهد عزیمت کردند خبر حمله محتمل الوقوع ایشان به اسدالله رسید. اسدالله سواران خود را در پای دیوارهای باغ های اطراف محل تلاقی مستقر کرد چون قوای ایران به آن نزدیکی رسید تیراندازان ماهر ابدالی از پس دیوارها تلفاتی سنگین بر آنان وارد آوردند. با آن که تا مدتی نتیجه جنگ نامعلوم بود و احتمال داشت پیروزی نصیب ایرانیان گردد، توپچی های قوای ایران، بر اثر عدم دقت، قسمتی از پیاده نظام خود را زیر آتش گرفته و در میان ایشان هرج و مرج پدید آوردند. ابدالی ها بلادرنگ دست به حمله ای شدید گذاشته دشمن را تار و مار کردند. صفی قلی خان چون دید شکستی جبران ناپذیر بر وی وارد آمده مرگ را بر تنگ ترجیح داده بر عراده باروت قرار گرفت و آن را آتش زده خود را قطعه قطعه ساخت. (لکهارت، ۱۳۴۳، ص ۱۱۴-۱۱۵)

جنگ محمود غلزایی و اسدالله ابدالی

کسی بتعاقب سپاه گریخته قزلباش نرفت و اسدالله خان با فتح و ظفر به هرات مراجعت نمود و چون از این دو فتح متوالی غرور در دماغ او راه یافت بعد چندی بخاطر رسانید که قلعه فراه که همیشه تابع هرات بوده است چرا در تصرف افغانه غلزی باشد بلکه باید تسخیر در آورده ضمیمه ملک هرات نمود. بهمین اراده شبی از شبها بی خبر ایلغار نموده دم صبحی بتوسط نردبانها که همراه داشت بر قلعه فراه صعود نمود و از فرقه غلزه، هر که دست برآورد کشته گردیده و هر که دست بر نیآورد اسب و یراق او را گرفته مرخص نمود و قلعه را به یکی از رفقای خود سپرد و باز به هرات مراجعت کرد. چون این خبر به محمود غلزی رسید سال بعد از آن بتدارک فوج و سپاه افتاد که بر سر فراه آمده از فرقه ابدالی قلعه را منتزع نماید.

چون این خبر به اسدالله خان ابدالی رسید پیشدستی نموده با افواج و سپاه خود از هرات بر آمده بفراه رسید و متوجه گرفتن قلعه نشده بقصد تنبیه محمود غلزی از روی غرور بحوالی زمین داور که از توابع قندهار است آمد و از آن جانب محمود نیز با افواج غلزه از قندهار بر آمده در منزل موسوم به دلارام هر دو فوج با یکدیگر متلاقی گشتند و بعد از محاربه بسیار و زد و خورد بیشمار شکست بر فرقه ابدالی افتاد و اسدالله خان در آن جنگ بقتل رسید و محمود سر او را بریده با عریضه حيله اندوز به دربار پادشاهی ارسال نمود. (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ص ۳۰-۲۹) آنکه چون خبر شکست و کشته شدن صفی قلی خان به اصفهان رسید، مصلحت امرا و ارکان دولت رأی همگی بر حرکت نواب مالک رقاب قرار گرفته تدارک دیده خود به اراده خراسان از اصفهان حرکت کرده به قزوین آمده که در قزوین قشون اطراف جمعیت نموده از آنجا روانه خراسان شوند. شاه سلطان حسین در بیست و هفتم رجب ۱۱۲۹ ق / ۱۷۱۷ م از اصفهان حرکت کرده در بیست و هفتم شعبان وارد قزوین شده، امرا و ارکان دولت هر یک به سبب اغراض باطله نفسانی و نفاق با یکدیگر چشم از اصلاح دولت پوشیده هر وقت کهاراده حرکت کردند، هر یک عذر و مانعی عرض کرده حرکت را موقوف و به عیش و عشرت مشغول گردیده، بنای منصب فروشی و تقبل گرفتن را مدت سه سال در قزوین توقف نمودند تا آنکه در آن بین میرویس در قندهار به اجل خود به جهنم واصل و محمود مردود پسر میرویس ولایت قندهار را تصرف و سعدالله افغان ابدالی که دو سه سردار را به نحوی که مذکور شد شکست داد و هرات را تصرف کرد به طمع قندهار افتاده با جماعت افغان ابدالی بر سر قندهار رفته. محمود پسر میرویس با افغان غلیجیه تدارک دیده از قندهار بیرون آمده با سعدالله افغان ابدالی جنگ کرده افغان ابدالی را شکست داده سعدالله را به قتل رسانیده، بقیه السیف جماعت ابدالی فرار نموده به هرات آمده، محمد خان برادر سعدالله را در هرات به جای سعدالله متمکن کردند.



در آن بین محمود مردود از راه حيله و خدعه در آمده عريضه به خدمت نواب مالک رقاب و نوشتجات به هر يك از امرا و ارکان قلمی و چند نفر چاپار ایلچی از راه بیابان به درگاه معلی فرستاده دم از اطاعت زده خود را مطیع به قلم داده از جمله آنکه: پدرم نمک به حرامی کرده خیر ندیده و من خانه زاد و سر سعدالله را با سرهای چند نفر از سرکرده های ابدالی فرستاده، امرا نیز قبول این معنی کرده رقم و خلعت به جهت محمود فرستاده، حکومت قندهار را حسب الرقم به محمود داده به خاطر جمع در قزوین نشستند. (مستوفی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۳)



شاه محمود هوتکی شهنشاه افغان (۱۱۵۳ هـ - ق)

Chah Mahmud Hotaki Empereur Afghan (1722) محمود افغان

شروع حملات محمود

کسی بتعاقب سپاه گریخته قزلباش نرفت و اسدالله خان با فتح و ظفر به هرات مراجعت نمود و چون از این دو فتح متوالی غرور در دماغ او راه یافت بعد چندی بخاطر رسانید که قلعه فراه که همیشه تابع هرات بوده است چرا در تصرف افغانه غلزی باشد بلکه باید تسخیر در آورده ضمیمه ملک هرات نمود. بهمین اراده شبی از شبها بی خبر ایلغار نموده دم صبحی بتوسط نردبانها که همراه داشت بر قلعه فراه صعود نمود و از فرقه غلزه، هر که دست برآورد کشته گردیده و هر که دست بر نیارود اسب و یراق او را گرفته مرخص نمود و قلعه را به یکی از رفقای خود سپرد و باز به هرات مراجعت کرد. چون این خبر به محمود غلزی رسید سال بعد از آن بتدارک فوج و سپاه افتاد که بر سر فراه آمده از فرقه ابدالی قلعه را منتزع نماید.

چون این رقم به لطف علی خان رسید محمد قلی بیک قزوینی را که میر شمشیر او بود با قریب هشت نه هزار سوار از قشون فارس و کوه گیلویه و شوشتر و دزفول و رامهرمز و قلعه سلاسل با جمعی کثیر از مین باشیان و یوز باشیان و سرداران برسر محمود تعیین نمود و بعضی از سرداران کرمان مانند امیر بیک طاهری، خواجه کریم الدین براکوهی و سالار عسکر بلوک ملحق بفوج او گردیدند. خبر آمدن فوج قزلباش به محمود رسیده بود و زکریا سلطان نامی از افغانه غلزه با سیصد سوار افغان بقریه مشیز فرستاده بود که بطریق قراولی از راه خبر دار باشند. سرکردگان کرمان فوج محمد قلی بیک را راهنمایی نمودند و بی خبر بر سر زکریا سلطان بردند، زکریا سلطان با مجموع سیصد کس افغان به قتل رسیدند. چون این خبر به محمود رسید خود حرکت کرد، با جمیع فوج افغان بر سر محمد علی بیات آمد و محمد قلی بیک بسبب آن فتح جزئی چون غرور موفور بهم رسانده بود در کمال بی اعتنائی در برابر فوج افغانه صف آرا گردید و با اندک زد و خورد سهلی شکست بر لشکر محمد قلی بیک افتاده قریب به دو هزار کس بقتل رسیدند و تتمه سپاه با سردار هزیمت یافته به اطراف و جوانب متفرق گشتند و محمود در آن سال به همین قدر اکتفا نموده به کرمان مراجعت نمود. چون سپاه قلیلی همراه داشت که زیاده از دوازده هزار سوار نبود و این آمدن برای امتحان بود که از احوال بلاد ایران اطلاع بهم رسانیده در باب تسخیر آن بلاد فکر اصلی نماید. بنابر این شهر کرمان را تاخت و تاراج نموده و جمعی را اسیر نموده اراده مراجعت به قندهار داشت و مجموع بودن او در کرمان نه ماه بود که در این بین از قندهار خبر رسید شورشی سر گرفته و به قندهار بازگشت. (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ص ۵۳)

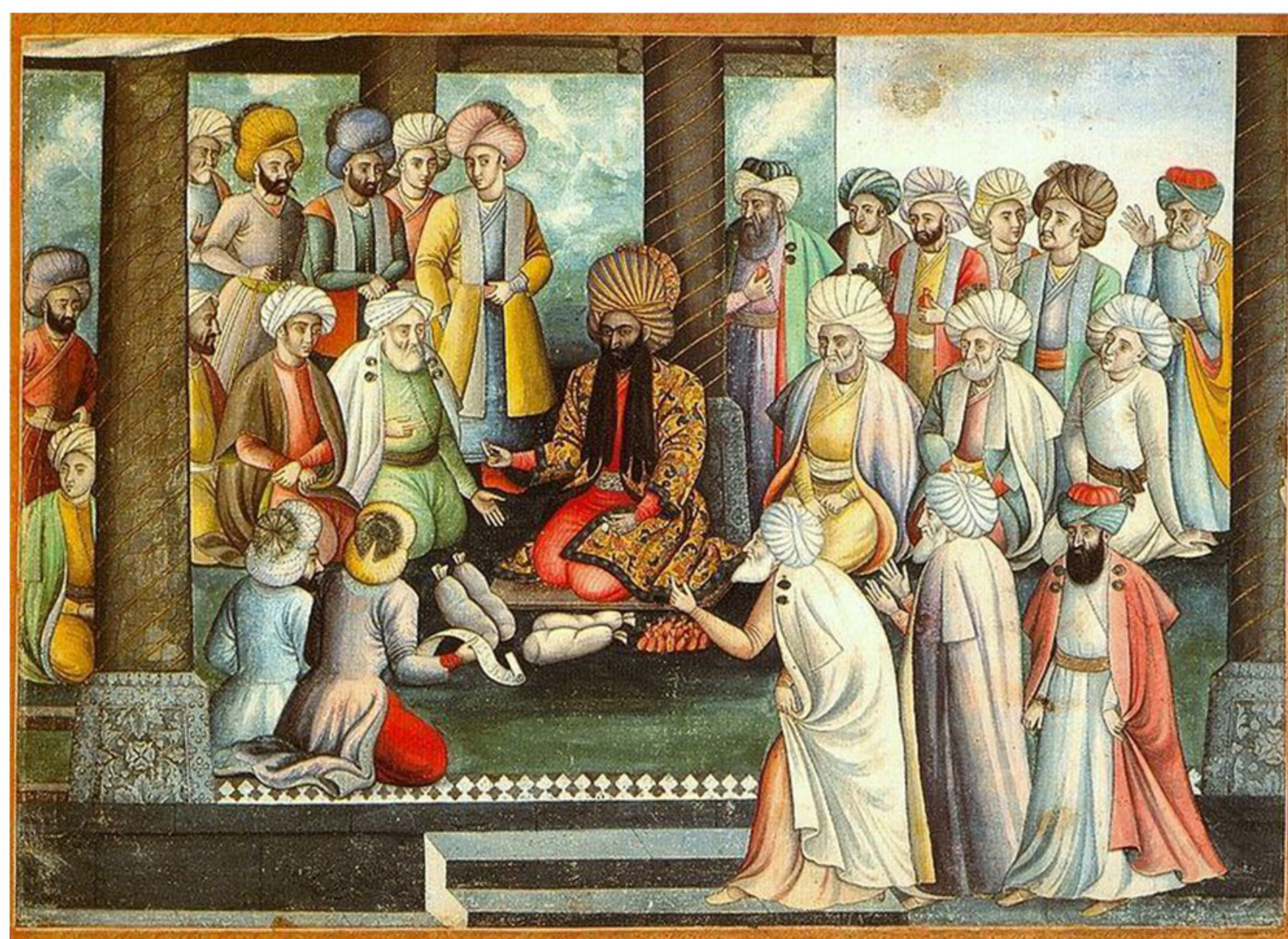


شاه عباس

جمعیتی از قزلباش و کسبه و خورد و کلان اصفهان انگيخته، بیرون آمدند و در چهار فرسنگی اصفهان، در جایی که آنجا راه قریه کل آباد (گلر آباد) گویند، اردو کرده، در آنجا قریب به پنجاه هزار کس، جمعیت کرده بودند. غرور کثرت لشگر در دل راه داده، منتظر ورود افغان شدند. در میان اردو به یکدیگر می گفتند مشتی رجاله افغان کون برهنه از قندهار مسافت بعیده را راه کرده، خود و اسباب کهنه شده، اسب خسته شده و ما همه تازه کار، همچو پیل دمان و شیر ژیان، چه احتمال داد که یک نفر افغان از دست ما خلاص شود. لشگر افغان بعد از چند روز وارد شده یک فرسنگ راه مسافت دورتر از اردوی قزلباش افتادند. سپاه قزلباش برای جنگ مشاوره کرده، بالاخره قرار به جنگ روبرو دادند. صف ها راست کرده، در برابر یکدیگر ایستاده. سپاه قزلباش پای جلادت افشوده، یک طرف صف افغانه را مضمحل و خان حویزه لشگر افغان را انهزام داده، به اردوی ایشان رسائید. اردوی افغان را غارت کردند. محمود مضطرب شده، به قید فرار افتاده، نزد سرداران یمین و شمال، نصرالله خان و امان الله خان شتافته، از آیات قرآنی و احادیث نبوی در جهاد خواند، و معنی آنها را بیان گردانید. و نصیحت در اقدام جنگ بجای آورد و آنها با ثبات و دوام در میدان ایستاده و پای دوام افشردند، بازار کارزار گرم شد. سپاه قزلباش را پای فرار از جای رفته، فرار کردند. در اول جنگ توپچی باشی لشگراسلام هلاک شده بود و توپچیان بی سرکرده مانده دستشان از کار رفته، افغانه از این حالات جرأت و جسارت یافته، دلیر گشتند. لشگر اسلام از میدان جنگ برگشته، به اردو آمدند. افغانه به اردو رسیده، اسباب و وسایل بی نهایت و بیست و پنج هزار تومان زر نقد مسکوک گرفته، به اردوی خود نقل نمودند. بعد وقوع الحالات، افغانه به فکر گرفتن اصفهان افتادند. (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۵۱) چون اخبار ورود محمود مسموع امرا گردید، کیفیت آن را به پایه سریر اعلی عرض نمودند. دردم ارقام به اطراف ولایات و ممالک خراسان و عراق و فارس و آذربایجان فرستادند که سرداران و خوانین باقشونهای تحت اختیار خود بزودی وارد رکاب اقدس گردند. چون ارقام مطاعه به آن جماعت رسید، همگی را خوف و هراس و رعب گرفته، در اندیشه آن شدند، که هرگاه حال حرکت نماییم افغان سر راه دمار از روزگار ما بر خواهد آورد، و کسی گوش به حرف ننمود.

جمعی از سرداران که در نواحی فارس و آذربایجان بودند، نزدیک اصفهان چون رسیدند همین که چشم ایشان بر علامات افغان افتاد، راه فرار پیش گرفته هر یک به سمت ولایات خود در رفتند. از آن جانب محمودشاه افغان با سپاه وارد اصفهان شد، و در دو فرسخی نزول نمود. و محمد قلی خان اعتمادالدوله با موازی شصت هزار کس از اصفهان بیرون آمده و در مقابل لشکر افغان صفوف جدال و قتال آراست. دلیران نامدار و غازیان غضنفر شعار داخل میدان گردیده، به جنگ و جدال مشغول شدند، که اقبال طایفه افغانه زور آور گردیده، باد و طوفان عظیم پیدا شده، مقابل سپاه قزلباش را گرفته دیده نامداران را تیره و تار گردانیده، ریگ بیابان چون خار مگیلان چشم دلیران را از کاسه سر به در کرده، جماعت افغان دست شمشیر به میان غازیان ریخته، به قتل و غارت مشغول شدند. غازیان قزلباش روی از افغانه برگاشته، گریزان خود را به حصار شهر رسانیدند. و در آن معرکه قریب به ده دوازده هزار کس درجه شهادت یافتند. و جماعت افغان اصفهان را محاصره کردند هرگاه اعانت و امداد از طرفی می آمد، سر راه آن را گرفته، متفرق می ساختند. چون مدت شش ماه امتداد ایام محاصره کشید قحط و غلا به نحوی اشتداد یافت که دانه گندمی به یک اشرفی خرید و فروخت میشد. و به هر عمارتی که وارد میشدند، جمعی جان را به جان آفرین سپرده بودند. و اکثری از مردم فرزند خود را ذبح نموده اوقات می گذرانیدند. چون کار بر مردم تنگ شد به قدر سی چهل هزار نفر به دولخانه پادشاهی آمده، سنگی و کلوخ بسیار بر در و دیوار عمارات زده، می گفتند که: «یا فکری بر حال ما بکن یا محمود افغان را داخل کن. چون خبر این رسوایی به پادشاه عالم پناه رسید، مقرر فرمود تا در انبارهای غله را باز کرده، آنچه غله بود، بر سر مردم تقسیم نمودند. چون یک ماه فاصله شد، تنگی و غلا از اول شدیدتر شد. محمد قلی خان که مرد دانای بافراستی بود، طهماسب میرزا و صفی میرزا را که ولدان شاه عالم پناه بودند، از بندگان اقدس گرفته، گفت: یک نفر ایشان را به آذربایجان، و صفی میرزا را از سمت همدان و کرمانشاه میفرستم. شاید لشکریهای آن دیار را سر جمع نموده به درگاه بندگان اعلی روانه نمایند، که شاید از این محاصره نجاتی به هم رسد.



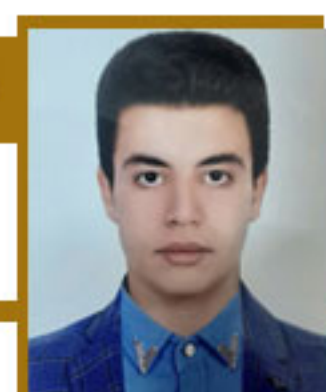


شاه سلطان حسین

شاه والاجاه این معنی را قبول نموده، هردو شاهزاده را به صحبت صوفیان و غلامان شب از قلعه بیرون نموده، روانه کردند. القصه چون مقدمه محاصره به نه ماه رسید، از هیچ طرف امداد و اعانت نرسید، و نصف مردم از عدم آذوقه و مایحتاج هلاک شدند. چون سلطان حسین دید که کار از دست به در رفت، محمد قلی خان و جمعی دیگر از خوانین و امرا را به نزد محمود فرستاده، امان طلبید. و او نیز امان داد. داخل دارالسلطنه اصفهان گشت و بندگان اعلی خود با جمیع امرا به نزد محمود آمده، ملاقات حاصل نمودند. آن حضرت را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده چنانکه شایسته شان پادشاهان بود سلوک نموده، در جنب سرپرده خود خیمه ای جهت آن حضرت برپا نموده، و در ساعت سعد داخل دارالسلطنه اصفهان شده، سکه و خطبه را به نام خود قرارداده، سلطان حسین را با سایر شاهزادگان در مهمانخانه حبس نظر فرمود. و چون فی الجمله استقلال یافت، اراده وصلت با این دودمان صفویه نموده، یکی از بنات مکرمه اعلیحضرت خاقان رضوان مکان شاه سلیمان را به ازدواج خود در آورد. (مروی وزیر مرد، ۱۳۶۴، ص ۲۸-۲۷)

منابع

- مرعشی صفوی میرزا محمد خلیل، (۱۳۶۲)، مجمع التواریخ، تهران، نشر طهوری و سنائی
- لکهارت لارنس، (۱۳۴۳)، ترجمه: مصطفی قلی عماد، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، تهران، نشر تابان
- کروسینسکی تادیوزیودا، (۱۳۶۳)، سفرنامه کروسینسکی / یادداشت های کشیش لهستانی عصر صفوی، ترجمه: عبدالرزاق دنبلی مفتون، تصحیح: دکتر مریم میراحمدی، تهران، نشر توس
- مستوفی محمد محسن، (۱۳۷۵)، زبده التواریخ، تهران، نشر ادبی و تاریخی
- مروی وزیر مرد محمد کاظم، (۱۳۶۴)، عالم آرای نادری، جلد اول، چاپ اول، نشر نقش جهان





ارتباط با ما

KATIBE_CFU

اینستاگرام

+98(938)2490660

شماره تماس

